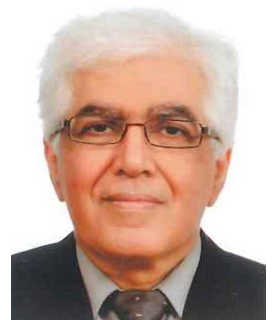


فلسفه سیاسی ازلیان و بهائیان (بخش نخست)



فاضل غیبی

با گذشت زمان هرچه بیشتر روشن می‌گردد، که علت اصلی ناکامی در گذار از حکومت اسلامی ناآگاهی از ماهیت آن است. حکومت کشور بزرگی مانند ایران، پدیدۀ اجتماعی بسیار پیچیده‌ای است و مخالفان بدون شناخت از ضعفها و تواناییهای حاکمیت نخواهند توانست روشهای مناسب و درستی را در پیش گیرند و همواره به واکنش در برابر کنشهای رژیم مجبورند.



فرصتهای از دست رفته در چهار دهۀ گذشته شاهی است بر اینکه نمیتوان از کوشش برای یافتن شناخت درست از ماهیت حاکمیت اسلامی طفره رفت. البته حاکمیت امروزی ملایان سابقۀ تاریخی دارد و آنان بار نخست در نیمۀ سد 19م. بر ایران حاکم بودند. این فرصت خوبی است تا به کمک جامعه‌شناسی تاریخی و از راه مقایسۀ اوضاع امروز با آن دوران، راهکارهای مفیدی را بازشناخت.

در تمامی نیم قرن «دوران ناصرالدین‌شاه» قدرت دربار در برابر مجموعۀ دستگاه عظیم حاکمیت رهبری شیعیان ناچیز بود و جنبۀ

نمادین داشت. مهمتر از قدرت مادی، تسلط معنوی ملایان بود، که در آن زمان نیز با استفاده از بدویت اعتقادات شیعی تود^۱ مردم را گروگان گرفته بود. لازم به یادآوری است که نمایانگر بدویت شیعی نه اعتقادات خرافی (مانند اعتقاد به جن^۲ و یا زنده بودن امام دوازدهم...)، بلکه این باور بدوی است که اختلافات ظاهری میان انسانها اختلافات «ذاتی» است؛ مانند اختلاف میان مرد و زن، مؤمن و کافر، مرجع و مقلد، سیّد و مهجور، بالغ و صغیر، مصلح و مفسد، عاقل و سفیه، یتیم و پدردار، ارباب و برده، پاک و نجس و بسیاری دیگر. نتیج^۳ عملی ذاتی بودن این اختلافات جلوگیری از کوشش برای رفع تبعیضات «مشروع» است.

این گونه «نگرش» به دورانی از رشد بشر بازمی‌گردد که او هنوز نمی‌توانست مفهوم «انسان» را ورای گوناگونی‌های ظاهری تصور کند. در جامعه‌ای با چنین اعتقاد مذهبی نه همدردی انسانی جایی دارد و نه پیشرفت اجتماعی، زیرا هر کس باید بر سرنوشت خود در جایگاهی «خداخواسته» گردن نهد. بنابراین در جامعه‌ای که اسلام و بویژه شیعیگری حاکم شده باشد از همدردی اجتماعی بعنوان انگیز^۴ رفع تبعیض و پیشرفت اجتماعی خبری نیست و جامعه به انجماد در بدویت دچار می‌گردد.

اینک با توجه به اینکه ظاهر جامع^۵ ایران در عصر ناصری نمایانگر تسلط کامل شیعیگری بود، پرسش اصلی این است که آیا ملایان توانسته بودند، بدویت اسلامی را نیز بر تار و پود جامعه حاکم کنند؟

خوشبختانه پاسخ به این پرسش منفی است. زیرا ملایان نه تنها امروزه، بلکه در آن زمان نیز نتوانسته بودند تسلط اسلام را بطور کامل برقرار کنند و از درون جامعه افکار و نیروهای برخاستند که به انقلاب مشروطه دامن زدند. انقلاب نابهنگامی که نه تنها در کشورهای اسلامی قابل تصور نبود، بلکه حتی در هند و چین نیز سابقه نداشت. بدین سبب نیز بررسی درست انقلاب مشروطه و شناخت زمین^۶ آن، هنوز هم برای راهیافتی بسوی پایان دادن به تسلط ملایان سودمند است.

ویژگی دیگر آنکه در آن دوران حاکمیت همه‌جانب^۷ ملایان بر جامعه، رسوخ افکار نوین از «ممالک کفر» را غیرممکن کرده و اندیش^۸ ترقی در ایران فقط می‌توانست در درون جامعه شکل گیرد. بنابراین جریان فکری و اجتماعی که می‌توانست زمینه‌ساز انقلاب مشروطه

گردد، می بایست جریانی غیراسلامی و برخاسته از درون جامعه ایران باشد.

اما باید پرسید که پس از هزار سال سلطه حکومتگران اسلامی و چهار سده چیرگی ملایان شیعی، از کجای جامعه ایرانی می‌توانست جریانی غیراسلامی برخیزد؟ پاسخ این است که هرچند ملایان در این دوران، مسجد را بجای قهوه‌خانه و قرآن را بجای شاهنامه تحمیل کرده بودند، اما خوی و منش ایرانشهری همچنان در لایه‌های زیرین جامعه روان بود و آنچه را که فردوسی و دیگر پاسداران فرهنگ ایرانی در روان جمعی ایرانیان نقش بسته بودند، کاملاً زدوده نشده بود:

کم آزاری و بردباری گزین
که این است آیین و فرهنگ
و دین

هرچند که ظاهر جامعه، تسلط نفس‌گیر اسلام شیعی را نمایش می‌داد:

«... و این مردم را می‌شناسیم که در سرآغاز این دوران پدید آمد و نه تنها گسترش خود را مدیون بازیافت نگرش ایرانشهری بود، بلکه با تکیه بر نوآوری‌های علی‌محمد شیرازی (سید باب)، در برابر جامعه ایران راهی دیگر گشود.

در این برهوت فرهنگی تنها یک جنبش مردمی و پایدار را می‌شناسیم که در سرآغاز این دوران پدید آمد و نه تنها گسترش خود را مدیون بازیافت نگرش ایرانشهری بود، بلکه با تکیه بر نوآوری‌های علی‌محمد شیرازی (سید باب)، در برابر جامعه ایران راهی دیگر گشود.

برای درک اینکه چگونه جنبشی مذهبی و «شکست‌خورده» توانست به تحولی چنین شگرف در تاریخ معاصر دامن زند، حتی به بررسی و تحلیل آثار و آموزه‌های سید باب نیاز ندارد، چنانکه اغلب ایرانیان پرشماری که به بابیت گرویدند نیز آثار او را خوانده بودند. بلکه آنان از فرازهای فرهنگ ایرانشهری حافظه‌ای تاریخی داشتند، که آن را در ندای سیدباب بازمی‌یافتند و بدانکه می‌شنیدند جوانی 25 ساله از شیراز، ایرانی‌ترین شهر ایران، ندا می‌دهد که باید تبعیضات و تعصبات اسلامی را برانداخت، آموزه‌های او را از «برابری زن و مرد» تا «براندازی طبقه مجتهدان» .. رهایی‌بخش می‌یافتند.

سخن از جریان بابی در دو جناح آن است، که از خط مشی سیاسی

کاملاً متفاوتی برخوردار بودند و به روندهای متفاوتی در تاریخ معاصر ایران دامن زدند. در بخش نخست این نوشتار به اندیشه و عمل جناح «ازلی» («بیانی») می‌پردازیم و در بخش دوم به شاخه‌بهای خواهیم نگریست.

نخستین اندیشمند نامدار گروه ازلی، آقاخان کرمانی بود. وی را باید از جمله بابیان دانست که ناصرالدین‌شاه را مسئول قتل سیدباب دانسته و به هر وسیله‌ای برای سرنگونی حکومت قاجار می‌کوشیدند. راه حلی که او برای رسیدن به هدف خود ارائه داد، نه تنها راهنمای فعالیت ازلیان بود، بلکه تأثیر شگرفی بر تحولات تاریخی ایران معاصر بجا گذاشت. آید آقاخان این بود:

از آنجا که ملایان («ملائی») (1) با تسلط خود بر امت، به قدرت برتر در ایران بدل شده‌اند، باید بتوان آنان را بازی داد و از فشارشان بر دستگاه حکومت سیاسی استفاده کرد:

«... ملائی و ملائی‌ها را باید با تسلط خود بر امت، به قدری که بتوان آنان را بازی داد و از فشارشان بر دستگاه حکومت سیاسی استفاده کرد» (2)

او برای انجام این «مقصود» در اسلامبول به سیدجمال افغانی نزدیک شد و کوشید از راه کمک برای «اتحاد اسلام» از او جلب اعتماد کند. سیدجمال با طرح این هدف دربار عثمانی و شخص سلطان را مجذوب خود کرده، دم و دستگاهی فراهم آورده بود. پس از آنکه میرزا رضا کرمانی به دستور سیدجمال، ناصرالدین‌شاه را به قتل رساند، دولت ایران مایل بود که مسئول قتل مجازات شود، اما از آنجا که دربار عثمانی حاضر به تحویل سیدجمال نبود، سفیر ایران در اسلامبول چنین وانمود کرد که میرزا آقاخان و یارانش در «شورش آرامنه» دست داشتند و باعث تحویل آنان به ایران شد و در تبریز سر میرزا آقاخان و دو یار دیگرش به جرمی که مرتکب نشده بودند، بریده شد. این نخستین بار بود که تجربه تاریخی بدفرجامی رخ داد و نشانگر این بود که استفاده از ملایان برای رسیدن به هدفی نیک، محکوم به شکست است و همکاری با کسانی که دروغ (تقیه) را فضیلت می‌دانند، جز خسران نتیجه‌ای ندارد. بسیاری از دولتمردان ایرانی از جمله مخبرالدوله هدایت به این معنی پی برده بودند:

«... ملائی و ملائی‌ها را باید با تسلط خود بر امت، به قدری که بتوان آنان را بازی داد و از فشارشان بر دستگاه حکومت سیاسی استفاده کرد» (3)

شگفت است که میرزا آقاخان که بعنوان بابی، ماهیت اسلام و ملایان را می‌شناخت به چنین اشتباه مرگباری دچار شد:

«...»
... (4)

شوربختانه تراژدی واقعی ایران، تکرار دوباره و دوبار این «تجربه» تا به امروز است. منظور حتی کوشش حزب توده و سازمان‌های کمونیستی پس از آن برای استفاده از ملایان برای نفوذ در میان «توده مذهبی» نیست، زیرا که رهبران این حزب به ناراستی دستکمی از ملایان نداشتند. اما اسفناک دو نمونه بزرگ در تاریخ معاصر ایران است که هر دو به فاجعه منجر شدند:

— بار نخست انقلاب مشروطه بود، که (چنانکه در نوشتار: «رهبر انقلاب مشروطه که بود؟» آمده) ازلیان به ریاست و رهبری یحیی‌دولت‌آبادی دو آخوند پرقدرت پایتخت به نام‌های «بهبهانی» و «طباطبایی» (معروف به «دو سید») را به طمع قدرت و ثروت برای طرح خواسته‌های مشروطه‌خواهانه فریب دادند و از نفوذ آنان برای وارد آوردن فشار بر دربار استفاده کرده، توانستند صدور فرمان مشروطه و تأسیس مجلس اول را به ثمر برسانند. اما «دو سید» هرچند که در این جریان به چنان قدرتی دست یافته بودند که تاج بر سر محمدعلی‌شاه گذاشتند، از شرکت ازلیان در مجلس اول «به علت فساد عقیده» جلوگیری کردند و باعث محرومیت انقلاب از رهبری و در نتیجه شکست آن و بروز هرج و مرجی شدند که به تقسیم کشور میان دو قدرت خارجی انجامید.

— مورد دیگر جنبش ملی نفت بود که مصدق کوشید با استفاده از پشتیبانی توده‌ای آن را به ثمر برساند. توده‌ای که در واقع پایگاه آخوند کاشانی بود. اما کاشانی همینکه در اوج قدرت و محبوبیت متوجه شد که جنبش ملی در خدمت نفوذ ملایان نخواهد بود، مصدق را تکفیر کرد و باعث فروریختن پایگاه «مردمی» (بازاری) از او شد:

«...»
... (5)

بدین ترتیب در دو مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر کوشش برای استفاده از نفوذ ملایان نتیجه عکس داد و ناگفته پیداست که انقلاب

اسلامی بعنوان بزرگترین فاجعه تاریخ ایران نیز پیامد همین توهم بود، که سرنگونی حکومت شاه به کمک ملایان ممکن خواهد شد؛ اما دیری نخواهد پایید که آنان به سبب ناتوانی از اداره کشور، صحنه قدرت را به نفع «انقلابیون» ترک خواهند گفت!

خوشبختانه استفاده از «فکر انقلابی» تنها تاکتیک مبارزه ازلیان بجا نماند و آنان رفته رفته بدین رسیدند، که با نفوذ در دو پایگاه قدرت (یعنی ملایان و درباریان) بکوشند تا روشنگری‌ها و نوآوری‌های سیدباب را در جامعه گسترش دهند. در نتیجه جریان ازلی بسیار پیشتر از انقلاب مشروطه از تأثیر گسترده‌ای بر جامعه و نخبگان ایرانی برخوردار شد و دامنه نفوذشان از شیخ‌های (روحانیان) تا امین‌الدوله (وزیران) را در بر می‌گرفت.

«رمز موفقیت» ازلیان، تظاهر و «تقیه» به مسلمانی بود. چنانکه حتی برخی از آنان (روحانیان، فقهانی، علما، شیخ‌ها و...) توانستند در شمار ملایان سرشناس درآیند و بدینوسیله در شهرهای بزرگ ایران «صاحب منبر» شوند.

در این زمینه سیدجمال اصفهانی (روحانی «فکر انقلابی») از همه موفق‌تر بود و توانست در آستانه انقلاب مشروطه بر منبر بزرگترین مسجد پایتخت یعنی «مسجد شاه» (مسجد امام علی علیه السلام) بیاید. او مدتی بر این منبر از «فکر انقلابی» و حتی شخص شاه بد می‌گفت و نقشی مهم در گسترش جو انقلابی بازی کرد. تا آنکه در شامگاه همان روزی که حاکم تهران شماری از تاجران شهر را (به تشویق ازلیان!) چوبکاری کرد، سیدجمال بر منبر چنان به دولتیان ناسزا گفت، که امام جمعه پایتخت (روحانی) او را بابتی خواند و باعث بلوای شدیدی شد که در واقع زنگ آغاز انقلاب را به صدا درآورد.

تأثیر ازلیان گسترده‌تر از آن است که بتوان در این مختصر مورد بررسی قرار گیرد. بدین اشاره بسنده می‌کنیم که این تأثیر دستکم چهار جنبه داشت:

— نخست نفوذ مستقیم بر دولتمردان، که کافست به جناح امین‌الدوله اشاره شود. او در کنار مشیرالدوله (پیرنیا) مبتکر و کارگردان همه اصلاحات دوران ناصری و «بیدارترین دولتمرد زمان خود» بود. مظفرالدین‌شاه به محض آنکه توانست اتابک را از صدارت

عظما برکنار کند، امین‌الدوله را به این مقام برگزید، اما دیری نپایید که کل ارتجاع درباری و مذهبی، شاه را مجبور کرد، یا او را برکنار کند و یا با «بلوای عام» روبرو شود. امین‌الدوله سرسلسله مهم‌ترین نخست وزیران دوران پهلوی بود و از قوام تا حسین‌علا و از وثوق‌الدوله تا دکتر امینی از خاندان او برخاستند.

— دیگر روابط گسترده با نمایندگان کشورهای خارجی، که مثلاً ملک‌المتکلمین منشی سفارت فرانسه بود و سفیر عثمانی بخاطر دوستی با یحیی‌دولت‌آبادی برای برآورده شدن خواسته‌های مشروطه خواهان میانجی‌گری کرد.

— سوم، برگزاری انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی فراوان مانند «انجمن‌میکده» به ریاست سلیمان‌خان میکده، که نام 54 نفر اعضای سرشناس آن ثبت تاریخ است و هنگامیکه لو رفت، اتابک چنان به وحشت افتاد که همه را زندانی و یا تبعید کرد. انجمن مهم دیگر انجمنی به ریاست پسر آخوند طباطبایی بود، که اغلب اعضای آن را نیز ازلیان () تشکیل می‌دادند.

— چهارم، کوشش‌های فرهنگی گسترده از تأسیس مدارس نوین تا کمک به پیشرفت زنان و تاریخ‌نگاری از دیدگاه ملی (6)

دیگر روشن است، که انقلاب مشروطه دستکم تا انتخابات مجلس اول، منحصرآ پروژ ازلیان بود و پس از آنکه ملایان از انتخاب آنان به مجلس جلوگیری کردند و برخی را تکفیر کردند، کسانی مانند دولت‌آبادی به «تبعیداختیاری» رفتند و یا مانند دهخدا خانه‌نشین شدند.

پربارترین دوران فعالیت ازلیان پس از کودتای سوم اسفند بود، که در آن سران سرشناس ازلی، از فروغی و دولت‌آبادی تا علا و تقی‌زاده، حلقه مشاوران درجه یک سردار سپه را تشکیل دادند و او را در همه امور، از جمله در راه عقبراندن نفوذ ملایان، راهنمایی می‌کردند.

از چیستان‌های تاریخ معاصر ایران یکی این است که در دوران پهلوی اغلب دولتمردان از خاندان قاجار برمی‌خاستند، اما کوششی برای بازگرداندن قاجارها نداشتند. علت این پدیده شگفت را باید این دانست، که اکثر آنان از خاندان امین‌الدوله برمی‌خاستند که گرایش ترقی‌جویانه‌شان به سبب تأثیرپذیری از جنبش بابتی بر وابستگی به

خاندان قاجار غلبه داشت.

بنابراین می توان چنین جمع بست، که سید باب از همان اوان به طبقه ملایان شیعی پشت کرد و متوجه دربار شد. او با آنکه از طبقه ملایان برمیخاست، در نامه هایی که به محمدشاه نوشت، خواستار تقویت حکومت سیاسی در برابر قدرت حکمرانی آخوندها شد. همین چرخش نیز باعث گشت که مردم به ستوه آمده از بیداد آخوندها، از بابیت استقبال کنند و باعث گسترش پایدار آن در میان هم اقشار شوند.

نخستین تراژدی جنبش بابی سرکوب بابیان بدست امیرکبیر بود، که در پیامد مرگ نابهنگام محمدشاه وظیفه داشت برای تحکیم شاه نوتخت، مدعیان سلطنت را سرکوب کند. انجام این وظیفه زمانی برعهده او گذاشته شد که بابیان در سه مکان قلعه بندی کرده به دفاع در برابر نیروهای دولتی مشغول بودند. اما پس از سرکوب قلعه ها و تیرباران باب، در یکسال و نیمی که تا سقوط امیرکبیر گذشت، نه دولتیان به آزار بابیان برآمدند و نه بابیان به ستیزه جویی دست زدند.

بدین ترتیب میرفت که گروه پرشمار دگرباوران و دگراندیشان بابی در شهر و روستای ایران بخشی پایدار از جامعه را تشکیل دهند. این روند که بیشک می توانست در روند آتی تاریخ ایران نقشی قابل مقایسه با نقش پیروان مارتین لوتر در اروپا پیدا کند، شش ماه پس از مرگ امیرکبیر به ضربتی جانکاه از میان رفت. این ضربت پیامد تیراندازی دو جوان بابی به شاه بود، که مانند هم دیگر ترورهای تاریخی نتیجه ای فجیع یافت و به تراژدی واقعی جنبش بابی دامن زد.

بدین شرح که در میان بابیان، مانند هر گروه اجتماعی دیگری که مورد سرکوب قرار گرفته باشد، دو جناح پدید آمده بود، که جناح نخست در دوران آخر امیرکبیر به نزدیکی به حکومت سیاسی امیدوار بود. اما جناح دیگر که بنا به انتقام جویی شیعی، امیرکبیر و پس از او شخص شاه را مسئول قتل سید باب می دانست، به قصد انتقام، دو سه جوان بابی را واداشت به شاه تیراندازی کنند. ناگفته پیداست که تیراندازی به شاه آتش خشم او را برانگیخت و سرکوب بابیان را در دستور کار درباریان قرار داد. اما فاجعه اصلی این بود که ملایان که تا بحال در برابر تهاجم تبلیغی بابیان رو به هزیمت داشتند، به فرصتی طلایی دست یافتند و در نیم سد آتی تا انقلاب

مشروطه، با تأیید و همدستی دربار از «بابی‌کشی» بعنوان بهترین وسیله برای کسب ثروت و گسترش قدرت استفاده کردند، زیرا در چنین جوّی می‌توانستند نه تنها بابیان را، بلکه هر رقیب و یا «عنصر مخالف و نامطلوبی» را نیز به اتهام بابیگری از میان بردارند.

اگر جامعۀ ایران در سدّ 19م. مسیری طبیعی می‌پیمود، می‌بایست قشر ملایان بعنوان پاسداران جهل و توحش اجتماعی حذف می‌شدند، تا جامعه بتواند پذیرای افکار مدرن و انسان‌دوستانه شود و یا همانند ژاپن با تکیه بر فرهنگ تاریخی خود از دستاوردهای نوین غرب بهره‌برد. اما با بقای قشر ملایان که نه تنها به قدرت و ثروت بیسابقه‌ای دست یافت، بلکه توانست راه رسوخ هرگونه نوآوری واقعی را سدّ کند، کشور در عقبماندگی می‌خکوب شد.

اینکه ملایان حتی با اونیفورم پوشیدن سربازان مخالفت می‌کردند و یا «عینک» را مظهر الحاد بابیگری می‌دانستند، فقط ظاهر امر بود، آنان در واقع توانستند با تکرار روزمرۀ آزار و کشتار بابیان در شهر و روستای ایران از گسترش همدردی انسانی بعنوان اهرم اصلی پیشرفت اجتماعی جلوگیری کنند.

امروزه با توجه به گسترش رفتار وحشیانه در سایۀ حکومت اسلامی بسیاری از ناظران بدین رسیده‌اند، که دوران پهلوی در تاریخ معاصر ایران میان‌پرده‌ای بیش نبود و جامعه پس از انقلاب اسلامی به سرشت پیشین و واقعی خود بازگشته است. در واقع نیز با رشد شدید خشونت اجتماعی در سایۀ نسخۀ دوم حکومت ملایان بر ایران می‌توان از بازگشت به دوران پیشاپهلوی سخن گفت و لازم است که برای درک تاریخ معاصر ایران نمای تاریخی دیگری پرداخته شود؛ زیرا آنچه را که دربارۀ تاریخ معاصر پرداخته شده، حاصل نگرش جریان چپ اسلامی است و در آن، صرفنظر از وارونه جلوه دادن نقش ملایان، برای تاریخ معاصر ایران روندی پویا تصور شده، که نخستین نقطۀ اوج آن انقلاب مشروطه است.

از آنجا که این انقلاب مانند هر انقلاب دیگری به زمینه و آگاهی نیاز داشته، «تاریخ‌نگاران» چپ اسلامی در پی یافتن «روشنگرانی» که می‌بایست زمینه‌ساز آن باشند، در کتابخانه‌ها کتاب‌ها و نوشتارهایی بعضاً خطی یافته‌اند، که نشان از روشنفکری نویسندگان آنها دارد. بر این پایه نگارخانه‌ای از کسانی مانند آخوندوف و طالبوف تا میرزا ملکم و مستشارالدوله فراهم آمده، که گویا با روشنگری‌های خود جامعۀ ایران را به سوی انقلاب مشروطه به پیش

- (1) فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، ص 36
- (2) هما ناطق، نامه‌های تبعید، ص 30
- (3) مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران، ص 142
- (4) [مجله] [تاریخ] [ایران] [دوره] [شماره] [صفحه] 141
- (5) سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، ص 97
- (6) نمونه: کوشش‌های صدیقه و پروین دولت‌آبادی و کتاب 7 جلدی «تاریخ انقلاب مشروطه ایران» به نگارش مهدی ملک زاده
- (7) مستشارالدوله: «رجال دانش و معرفت و ارباب حکمت و سیاست همه کتب معتبره اسلام را حاضر و جمله کدهای دول متمدنه را جمع کنند و در مدتی قلیل کتابی جامع نویسند.» (رساله «یک کلمه»، ص 17)
- (8) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، ص 430
- (9) ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، امیرکبیر، ص 101
- (10) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص 290

گرد نه گیری | نتخابا تی

رامین کا مران

به مناسبت انتخابات اخیر ریاست جمهوری اسلامی شاهد پدیدۀ جدیدی شدیم که نمی توان به آن نامی جز گردنه گیری انتخاباتی داد. عده ای که بیشتر از سه گروه شناخته شدۀ اپوزیسیون، پهلوی طالبان و مجاهدین و حزب کمونیست کارگری بودند، با تجمع در برابر مراکز رأی گیری در خارج از کشور، یا را



از اعتراض های معمول که تا به حال به ابراز مخالفت و بر حذر داشتن مردم از رأی گیری، محدود بود، جلوتر گذاشتند و به تعرض زبانی و جسمی به رأی دهندگان پرداختند و بعد هم عکس هایی را که ظاهراً از این افراد گرفته بودند، همراه با انواع ناسزا، در رسانه های اجتماعی به نمایش نهادند. متأسفانه، دل پری هم که مردم از رژیم دارند باعث شد تا جای جای با این کار ها همدلی نشان بدهند.

این نوع پرخاشجویی بی سابقه بود و معلوم هم بود که امسال با برنامه ریزی انجام و به طور یکدست در نقاط مختلف دنیا به اجرا گذاشته شده است. نمی دانم این برنامه [مفتوح از ذهن کدام نابغه ای تتق زده بود، ولی جستن منبعش چندان مهم نیست - چون قرار نیست به او جایزه بدهیم - ارزیابی نتایج آن است که مهم است.

اگر مقصود از این حرکات باز داشتن مردم از رأی دادن بود که نتیجه نداد. همین مزاحمتی بود که برای عده ای ایجاد شد، چون نشنیدیم که کسی با این کار ها از رأی دادن منصرف شده باشد و از دخول به مراکز رأی گیری خودداری کرده باشد. به عبارت ساده، تأثیر عملی کار برای پایین آوردن مشارکت چیزی بود در حد صفر. عدم مشارکتی که مهم بود و خبرش به همه جا رسید و می تواند در آینده سرنوشت ساز باشد، آنی بود که در خود ایران واقع شد و نه فقط به دور از این ادا ها، به رغم انواع تشویق و حتی تهدید رژیم هم واقع گردید. میلیون ها نفری که رأی ندادند و انتخابات رژیم را از رونق انداختند، در خود ایران بودند و از این رفتار های زننده به دور. انتخابشان آزاد بود و ارزشش در همین. اجباری نبودن رأی دهی در جمهوری اسلامی، فضای آزادی فراهم می آورد که از آن استفاده جستند. اگر هم چنین مجالی نمی بود، تعداد آرای باطله بود که بالا می رفت، چون باید آنها را هم سر عدم مشارکت حساب کرد. قبح عدم مشارکت اجباری کمتر از مشارکت اجباری نیست.

پیامد اصلی کارزار فحاشی این بود که نشان داد بخشی از مدعیان مبارزه با نظام اسلامی، بخشی که بسیار هم پر سر و صداست، در حقیقت برای انتخاب آزاد مردم همانقدر اعتبار قائل است و حاضر است تا بدان میدان بدهد که خود رژیم. خشونت برای وادار کردن مردم به رفتار مورد نظر شما، درست همان کاریست که رژیم می کند و ادعای مبارزه با آن از این طریق، حرفیست بی معنا. البته کسی

از سه گروهی که اسم بردم، توقع رفتار آزادیخواهانه ندارد و همین ترتیب رفتار را برازند آنها میداند که دیدیم.

در مقابل، اپوزیسیون جدی، باید از این ترتیب عمل تبری بجوید تا مردم جدیش بگیرند و قابل اعتمادش بشمرند. به چندین دلیل که سه تایش را می شمارم. اول از همه نمی توان در عین آزادیخواهی، آزادی مردم را از همین جا محدود نمود، آنهم با ارباب - مردم به این کار ها می خندند. دوم اینکه معنای شرکت در انتخابات فقط پشتیبانی از رژیم نیست - نمونه اش آرای باطله. پس اجبار کردن مردم به رأی ندادن، نه مبنای سیاسی دارد و نه مبنای منطقی. سوم اینکه براندازی با جذب مردم ممکن می گردد نه رماندنشان و هیچ چیز به انداز زورگویی روی مردم تأثیر منفی نمی گذارد. می گوئید نه؟ از جمهوری اسلامی بپرسید.

استفاده از خشونت در حق مردم را باید به رژیم وا گذاشت که حتماً هم بهتر از ما از عهده اش بر می آید و با این رفتارش، خواه ناخواه همه را کیش می کند طرف ما. اگر خشونتی از سوی ما صادر شود، نظام را باید هدف بگیرد نه مردم را. به مردم زور نمی باید و در نهایت نمی توان گفت، به رژیم چرا و به این رژیم میباید. قرار است که ما ملت را از نظام دور کنیم، نه افراد ملت را از هم. شرط پیروزی انقلابی که براندازیش می نامیم، وحدت ملت است و هر کس ملت را به سوی تفرقه سوق دهد، چه طبقاتی، چه قومی، چه انتخاباتی و... به فکر مردم ایران نیست، دنبال راه انداختن جنگ داخلیست. دول خارجی که انواع ابراز خشونت، از جمله همین یکی را در ایران تشویق می کنند، فروپاشی کشور را خواهانند نه آزادی مردمش را.

این را هم مزید اطلاع زورآوران یادآوری کنم که اگر جنگ داخلی واقع شود، بخت پیروزی نظام بسیار بیشتر از ما خواهد بود.

رامین کامران

۲۱ ژوئن ۲۰۲۱، ۳۱ خرداد ۱۴۰۰

برگرفته از ایران لیبرال

خطر یو یولیسم و پیا یان دمکراسی



فاضل غیبی

او آن ده بیست که در ایران کار حزب توده بیکباره بالا گرفت، لطیفه‌ای بجا مانده بدین مضمون که: پسری به خانه آمده به مادرش می‌گوید: «شنیده‌ام میتینگ می‌دن! کیسه‌ای بده بروم، شاید چیزی نصیب‌مان شد.» اما همینکه می‌خواهد از خانه خارج شود، مادرش صدایش می‌کند: «بیا یک کاسه هم ببر، شاید «میتینگ» آیکی باشد!»



این لطیفه بخوبی نشانگر سرشت «پوپولیسم» است. پوپولیسم در میان «توده مردم» به نیازهایی واهی دامن می‌زند، که آرزوی برآورده شدن آنها زمینه لازم برای پذیرش تبلیغات سیاسی را فراهم می‌کند.

نیازهای اکثریت مردم ما پس از اشغال نارسایی‌های بسیار، نان، کار، مسکن و و نه «میتینگ» و دیگر سرگرمی‌هایی که راه نوسازی کشور به تبلیغات‌چی‌های کشور در جنگ جهانی و بروز بازیا فت سرافرازی ملی بود نسل جوان را بجای کوشش در منافع کشوری بیگانه بدل

می‌کرد.

بنابراین آنچه امروزه «پوپولیسم» نامیده می‌شود و می‌تواند پیامدهای سهمگینی برای صلح جهانی داشته باشد، این است که جوامع به وسیله رسانه‌ها و کارزار نهان و آشکار تبلیغی در جهت مخالف منافع آنی و آتی خود فریب داده شوند.

در نتیجه چنین تبلیغاتی مردم کشورهای عقبمانده از ایران تا چین و از کره شمالی تا برخی کشورهای آمریکای لاتین دیگر عقبماندگی و نابسامانی خود را نتیجه نارسایی دموکراسی و حقوق شهروندی نمی‌دانند، بلکه با بزرگنمایی قدرت نظامی و یا اقتصادی، کشور خود را همتراز کشورهای پیشرفته تصور می‌کنند!

اما خطرناک این است که در کشورهای مدرن نیز که پیشرفت همه‌جانبه خود را مدیون دموکراسی و تحکیم قانونمداری هستند، در پیامد تبلیغات گسترده گروه‌های پوپولیستی مانند «چپ‌ها» و «سبزها»، پیشرفت پوپولیسم شتاب یافته است. چنانکه اشاره شد، جنبش چپ بدین سبب جنبش پوپولیستی است که بجای کوشش برای برآوردن نیازهای زحمتکشان از آنها برای کسب قدرت استفاده می‌کند. اما جنبش «سبزها» نیز که جا پای «چپ‌ها» گذاشته، با سواستفاده از نیاز مبرم به حفظ محیط زیست به هیستری سیاسی دامن می‌زنند، درحالی‌که اقدامات مؤثر برای حفظ محیط زیست تنها با آگاهی علمی و پیشرفت تکنولوژی لازم در سطح ملی و جهانی ممکن است، وگرنه لازم می‌آید که برای تأمین «سلامت انسانی» نیز جنبش و حزبی نوین پدید آید!

بنابراین پوپولیسم می‌تواند هم بصورت جنبشی اجتماعی و هم به شکل فردی پدید آید. البته آنچه امروزه «پوپولیسم» نامیده می‌شود، از پیشینه مثبتی برخوردار است و در امپراتوری روم «تریبون» نام داشت. «تریبون» فردی برخاسته از میان شهروندان بود که خواسته‌های مردم عادی را به صدای بلند بیان می‌کرد و اگر می‌توانست پشتیبانی گسترده‌ای بیابد و به عضویت سنای روم برگزیده شود، خواسته‌های مردم را در برابر قدرت‌مداران Establishment نمایندگی می‌کرد. بدین معنی تریبون‌ها در تاریخ سیاسی نه تنها در روم، بلکه مثلاً در کشاکش‌های انقلاب فرانسه نیز در دفاع از خواست ملت نقش بارزی ایفا کردند. اما سوی منفی «تریبون» این است که همواره می‌تواند «عوام‌فریبی» کند و از پشتیبانی «توده» برای رسیدن به اهداف شخصی سواستفاده نماید.

در انقلاب فرانسه دستکم سه تریبون (دانتون، روبسپیر و ناپلئون) پدید آمدند، که دانتون جان خود را در دفاع از دموکراسی از دست داد و روبسپیر و ناپلئون بجای تحکیم نهادهای دموکراتیک، به نام انقلاب، حکومت ترور و خودکامگی خود را برقرار کردند. بویژه ناپلئون با تکیه بر پیروزی‌های نظامی این توهم را دامن زد که با تسخیر کشورهای دیگر می‌توان انقلاب را صادر کرد. بدین ترتیب باعث شد که لشکریان فرانسوی اروپا را به خاک و خون کشیدند و بعنوان متجاوزان و اشغالگران چهره زشتی از انقلاب فرانسه به جهانیان نشان دادند.

با الهام از دموکراسی در ایالات متحده، ویژگی دموکراتیک حکومت‌های اروپایی در سده 19م. رفته رفته تحکیم شد و زمینه برای پیدایش «مردان بزرگ» تا حدی از میان رفت. چنانکه شهرت سیاستمداران، از بیسمارک تا دیسرائیلی، ناشی از خدمات آنان به پیشرفت کشور بود و نه مدیون تدابیر نمایشی.

برتری «دموکراسی پارلمانی» بر دیگر نظامات سیاسی از جمله «جمهوریت»، در همین است که نمایندگان منتخب مردم از گروه‌های گوناگون با رایزنی به مشکلات می‌پردازند و برخورد آرا و تکیه بر خرد جمعی، از اقدامات تندروانه و یا «وجیه‌المله» جلوگیری می‌کند، درحالی‌که رئیس جمهور همواره می‌تواند با تکیه بر اختیارات ویژه و پشتیبانی بخشی از مردم با تدابیری عامه‌پسند گام به گام بر اقتدار خود بیافزاید.

بدین سبب با توجه به اینکه «کوتوله‌های سیاسی» در کشورهای مانند ایران، می‌توانند با شگردهای بسیار ساده (مانند تأمین نیاز مجازی بخشی از مردم) نه تنها قدرت خود را تثبیت کنند، بلکه خود را «رهبر کبیر» جلوه می‌دهند، ضرورت دارد که در گذار از حکومت اسلامی بیشتر به تحکیم نهادهای دموکراتیک توجه شود تا به شخصیت‌سازی.

از این نظر رضاشاه بعنوان سیاستمداری مدرن نه تنها در تاریخ ایران، بلکه در دنیا نیز جایگاه والایی دارد، زیرا که او برخاسته از پایین‌ترین سطح جامعه به بالاترین جایگاه رسید، اما فقط در پی تحقق خواسته‌ها و آرزوهای ایرانیان بود و (مثلاً در مقایسه با آتاتورک) شخصاً در پی تحکیم کیش شخصیت برنیامد.

بنا به این الگو سیاستمدار مدرن فردی است که مانند هر شهروند

دیگری در جایگاه خود به کشورش خدمت کند. وگرنه امروزه دیگر روشن است که هیچکس از چنان نخبگی برخوردار نیست که بدون بهره‌مندی از مشاوران به خدمات بزرگی موفق شود. وانگهی مقامات کشور در هر رده از اختیاراتی برخوردار می‌شوند، تا خدمتی انجام دهند. آن‌انکه تکرار می‌کنند، محمدرضا شاه ایران را دوست داشت و می‌کوشید به آن خدمت کند، باید جوابگو باشند که، مگر او راه دیگری هم می‌داشت؟

حتی مصدق که با موفقیت در راه بازیافت سرافرازی ملی ایرانیان کوشید، مورد داوری سخت تاریخ قرار دارد، زیرا از به ثمر رساندن وظیفه‌ای که به عهده گرفته بود، برنیامد و نتوانست پروژۀ ملی کردن صنعت نفت را به نتیجه‌ای مطلوب برساند. جالب است که او خود نخستین سیاستمدار ایرانی بود که بیان کرد، رابطۀ حکومتگران با ملت رابطۀ کارگر و کارفرماست و اعتماد مردم به سران حکومت تنها باید در جهت تحقق اهداف ملی مورد استفاده قرار گیرد و نه در راه کسب نفوذ و قدرت.

باری، در سدّ گذشته بدترین انواع پوپولیسم پدید آمدند، که با تکیه بر ایدئولوژی‌های فاشیستی، کمونیستی و اسلامی سرنوشت صدها میلیون مردم را بدست جانیانی سپردند، که از هیتلر و مائو تا استالین و خمینی، در عین اینکه کم‌سوادانی مالیخولیایی بیش نبودند، به کمک تبلیغات ایدئولوژیک سرنوشت شومی را برای مردم خود رقم زدند.

«رمز موفقیت» ایدئولوژی‌ها در این است، که خواسته‌ها و آرزوهای را در دل «توده عوام» می‌نشانند، که یا (مانند عدالت مطلق) برآوردنی نیست و یا (مانند تسخیر دنیا) جنایتکارانه است. شورش‌برانگیز حتی پس از تجربیات سدّ گذشته امروزه نیز، دیکتاتورهای ریز و درشت با درس‌آموزی از یکدیگر خود را «تربیبون» وانمود می‌کنند و از پوتین تا اردوغان با بازی با برگ «اقتدار ملی»، می‌توانند، توده مردم را با پای خود به زیر مهمیز دیکتاتوری بکشانند.

بنا بر این پوپولیسم در کشورهای عقب‌مانده پدیدۀ نوینی نیست و با رشد کشورهای دمکراتیک انتظار می‌رفت، رفته رفته از میان برود، اما فاجعۀ جدید این است که در کشورهای پیشرفته نیز نظامات دمکراسی، چنانکه پس از جنگ جهانی دوم بنیان و استواری نوینی یافته و بنا به قراردادی نانوشته می‌بایست به سوی مشارکت هرچه

بیشتر شهروندان در نهادهای دمکراتیک به پیش رود، نه تنها از پیشرفت بازمانده، بلکه در مقابل پوپولیسم عقب می‌نشینند.

وقتی سخن از پوپولیسم در جوامع غربی می‌شود، دونالد ترامپ به یاد می‌آید. او دستکم از این لحاظ یکی از بزرگترین «تریبون»های تاریخ بود، که کوشید وعده‌های انتخاباتی خود را انجام دهد و آینده نشان خواهد داد، که اقدامات او تا چه حد پوپولیستی بود. به هر حال اشتباه مسلم او استفاده از ضعف جمهوریت در این سمت بود که اغلب بدون پشتیبانی مجلس و با تکیه بر اختیارات ریاست جمهور عمل می‌کرد.

چنانکه اشاره شد، برتری بارز دمکراسی پارلمانی این است که در آن نخبگان کشور تصمیم‌گیرنده هستند و نه توده مردم. زیرا رأی «توده» بویژه زیر نفوذ فزاینده رسانه‌ها همواره درست و در جهت منافع ملی نیست. از این نظر جالب است که نمایندگان پارلمان آلمان قانوناً فقط در برابر وجدان خود مسئول هستند و نه در برابر انتخاب‌کنندگان و یا برنامه حزب.

قانون اساسی آلمان که با بهره‌مندی از تجربیات تلخ گذشته تدوین گشته، هنوز هم یکی از بهترین قطب‌نماهای دمکراسی در دنیا است. با اینهمه شوربختانه این کشور نیز امروزه (هرچند در چهارچوبی کاملاً متفاوت) خود به نمونه‌ای از پوپولیسم بدل شده است! می‌دانیم که در آلمان پس از جنگ سیاستمداران بزرگی مانند ویلی برانت و هلموت اشمیت پدید آمدند، که برتری درایت و اخلاق سیاسی آنان زبانزد است. اما صدراعظم کنونی آلمان، انگلا مِرکل، سیاست تبعیت از افکار عمومی را در پیش گرفت و در نتیجه در اغلب زمینه‌ها به اشتباهات بزرگی دست زد. (مانند تعطیل نیروگاه‌های اتمی بدون تأمین انرژی آلترناتیو، ثابت ماندن سطح درآمد زحمتکشان به سبب ورود میلیون‌ها کارگر ارزان به بازار کار، وابستگی به پوپولیست‌هایی (مانند پوتین (لولا گاز) و اردوغان (مشکل مهاجران) به سبب مداخلات در سیاست خارجی). او از این راه با کسب محبوبیت توانست طولانی‌ترین زمان صدراعظم بماند، اما باعث شد بر آلمان نیز اوضاعی مانند دیگر کشورها با حکومت پوپولیستی حاکم گردد، بدین صورت که با وجود نارضایتی و بی‌اعتمادی فراگیر، آلترناتیو سیاسی شکل نگیرد.

بنابراین رشد پوپولیسم را امروزه نه تنها در کشورهای عقب‌مانده، بلکه به مراتب مختلف در دمکراسی‌های اروپایی و آمریکایی نیز

می‌توان مشاهده کرد. شاخص بارز آن این است که در رسانه‌ها رفته رفته دمکراسی بعنوان یکی از انواع نظامات مطلوب جلوه داده می‌شود و این حقیقت مهم مخدوش می‌گردد که دمکراسی کالایی لوکس نیست، بلکه تنها نظامی است که بشر در سایه آن می‌تواند به «انسانیت» دست یابد.

رشد پوپولیسم روندی بسیار خطرناک است، زیرا که فقط کشورهای دمکراتیک می‌توانند با هم به صلح پایدار برسند و هرگونه خدشه بر دمکراسی (بویژه با توجه به قدرتهای متهاجم، چین، روسیه و حکومت اسلامی..) صلح جهانی را تهدید جدی می‌کند.

در سال به قدرت رسیدن هیتلر (1933م.)، تاریخ‌نگاران (به فرمان گوبلز)، تولید انبوه و ارزان «رادیو» Volksempfänger را مهم‌ترین وسیله‌ای می‌دانند، که با پخش وسیع تبلیغات هیتلری، تسلط نازیسم بر آلمان را ممکن ساخت. امروزه چنین نقشی را رسانه‌های نوین بویژه رسانه‌های اینترنتی (از «واتس‌آپ» تا «کلاب‌هاوس») در گسترش پوپولیسم بازی می‌کنند و با سرگرم کردن میلیون‌ها «برانداز» ایرانی در داخل و خارج از کشور، برای حکومت اسلامی زمان می‌خرند. بحدی که بنظر می‌رسد، رژیم اسلامی برای حفظ خود دیگر نیازی به برپایی سیرک انتخابات نداشته باشد

مرحله کنونی مبارزه در ایران



فرامرز دادور

در میان جنبش چپ در مورد چگونگی گذار به سوسیالیسم نظرات متنوع وجود دارد. بر اساس واقعیات موجود در جهان و ایران، روشن است که مسیر سیاسی در جهت ایجاد مناسبات عاری از ستمهای اقتصادی و اجتماعی، مملو از پیچ و خمهای فکری، سیاسی و عملی میباشد. گذشته از اینکه مناسبات اقتصادی سرمایه داری در ابعاد گوناگون آن در جهان چگونه تغییر انقلابی یافته و خصلت استثمار مبتنی بر جذب ناعادلانه ارزش اجتماعی تولید گشته از سوی کارگران و زحمتکشان بوسیله صاحبان سرمایه و ثروت، به چه شکلی محو گردد و اینکه سرانجام خود مردم در اشکال مستقیم و از طریق تجمعها و کمونهای تشکیل یافته محلی و سراسری چگونه بتوانند نتایج حاصله از فعالیتهای اقتصادی را برای نیازهای آتی و در سطح وسیع برای هزینه های عمومی، کاملاً دمکراتیک تخصیص دهند؛ چالش مهم دیگری نیز حضور دارد و آنهم اینکه آیا ایده های سیاسی و اجتماعی مترقی و برابری طلبانه در میان توده های مردم در نفی سرمایه داری و برای اقدامات عملی در جهت سوسیالیسم، در چه سطحی، در میان چه بخشهایی و چگونه اعتلا میابند.

موضوع عمده در برابر جنبش چپ این است که ایجاد سوسیالیسم تنها به الغای تدریجی قانون ارزش و کار مزدی و ایجاد مناسبات کمونی تولید-توزیع-مصرف (تمرکز بر مبادله ارزش مصرف و کار مستقیم) ختم نمیشود، بلکه در مرحله اولیه بعد از پیروزی انقلاب، فراهم

آوری بلافاصله نیازهای عمومی مانند مواد غذایی، درمان، مسکن، آموزش و حمل و نقل بطور مجانی و یا با نازلترین مخارج و همچنین استقرار کنترل و خود مدیریت اقتصادی و خودحکومتی سیاسی بر پایه برنامه ریزی دمکراتیک و متکی بر همبستگی عمومی، نیز حیاتی هستند. یک استراتژی سوسیالیستی نیازمند است که با توانمند تر نمودن ظرفیتهای و مشارکت مستقیم توده ها در نهادهای محلی و سراسری حکومتی (ب.م انجمنها، شوراهای، کمونها و تعاونیها) در راستای دمکراتیک و اجتماعی نمودن اقتصاد و بویژه بهبودی محیط زیست حرکت کند. سوال این است که آیا انتظار میرود که ابتدا یک انقلاب گسترده و رادیکال توده ای رخ داده و بلافاصله تحت رهبری فعالان سوسیالیست، مناسبات اقتصادی و اجتماعی تحت سازماندهی غیر سرمایه داری و در راستای ایجاد مالکیت و کنترل اجتماعی و دمکراتیک بر فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی قرار گیرد و یا اینکه تغییرات بگونه ای دیگر رخ خواهد داد.

اینجا نظر بر این است که با توجه به پیچیدگیهای اجتماعی و فرهنگی و مقاومت از سوی قدرتهای ارتجاعی داخلی و خارجی در این عصر، به احتمال زیاد تحولات رادیکال اجتماعی و اقتصادی در دنیا، بطور ناگهانی و همزمان انجام نخواهد گرفت. بلکه، سمتگیری سوسیالیستی با محتوای طبقاتی و سازماندهی متفاوت اقتصادی در مقابله با منافع انباشت گرانه سرمایه داران و نهادهای دولتی و امنیتی آنان و در عوض برای نیل به نیازهای همگانی و ایجاد جامعه ای بدون ستم و استثمار اقتصادی و اجتماعی، تنها در یک پروسه آکنده از وجود آمادگی وسیع فکری و ارتقاء در همبستگی بین فرایندهای متنوع ذهنی (جنبشهای کارگری و مردمی) و ایجاد ارتباطات ارگانیکی بین عوامل عینی در جامعه، عملی میگردد. در صورت وجود دمکراسی واقعی مبتنی بر انتخابات غیر متمرکز در سطوح شوراهای و انجمنهای شهر و ده، در قالب ظرفیتهای متنوع و انتخاب شده مردمی است که خواسته ها و ابتکارات اکثریت توده ها عملی میگردد.

بر این اساس، رویش سیاسی و فرهنگی در میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش و محروم میبایست نه فقط در راستای توجه به بهبودی شرایط فردی و خانوادگی آنها بلکه در جهت تقویت شرایط اقتصادی و اجتماعی برای عموم کارگران، زحمتکشان و محرومان و از جمله ارتقاء در حداقل دستمزد (در ایران حداقل 9 میلیون تومان) در مقابل خط فقر حداقل 12 میلیون تومانی و همچنین پیشرفت تحول

فکری در راستای اتخاذ راهکارهای جدید برای ایجاد کنترل جمعی در محیط کار و همچنین استقرار نظارت دمکراتیک بر کل مناسبات و اموال عمومی در جامعه صورت گیرد. ولی، واقعیت این است که گرایش به این گونه تحولات فکری و اجتماعی هنوز در میان اکثریت مردم، همزمان ایجاد نگشته و شیوع آن تدریجی خواهد بود. در واقع با اینکه اندیشه های آزادیخواهانه و عدالتجویانه در میان مردم بویژه جوانان رشد نموده، اما هنوز به سطح ایده های فراگیر توده ای که در کارکردهای سیاسی و اجتماعی انقلابی، بویژه در جوامع استبدادی مانند ایران تاثیر گذار باشند، نرسیده اند. هم اکنون در ایران، با اینکه اکثریت مردم خواهان گذر از نظام فعلی هستند اما بخاطر نبود یک اپوزیسیون منسجم سراسری دارای برنامه و پراکنده بودن مبارزات از سوی جنبشهای مردمی، نه فقط آمادگی فکری در بخش رادیکال جنبش برای حرکت هدفمند بسوی سوسیالیسم ایجاد نگشته بلکه حتی تحرک وسیع توده ای جهت برچیدن جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی سیاسی نیز در سطح ممکن شکل نگرفته است.

در واقع، با توجه به وجود جنگ های خانمان سوز ناشی از تجاوزات امپریالیستی، سرکوبهای داخلی از سوی رژیم های ارتجاعی در برابر مقاومت و اعتراضات وسیع مردم و نتیجتاً آسیبهای جدی بر زندگی میلیونها انسان در منطقه و البته وجود بحرانهای فاجعه آور اقتصادی/اجتماعی و در سال گذشته پاندومی ویروس کرونا؛ بیم و هراس مردم از بروز شرایط وخیمتر یکی از عوامل جدی در برابر ظهور قیام توده ای و میلیونی در ایران میباشد. سرکوب خونین خیزشهای مردمی در دی ماه 96 و آبان 98 نیز تا حدی به شروع حرکتهای شورشی ترمز زده است. با این وجود، اعتراضات وسیع کارگران و بازنشستگان علیه تعویق در پرداخت دستمزدها و مزایا، نبود ایمنی اشتغال و روند چپاول ثروتهای مردمی از سوی حکومتگران و همدستان سرمایه دار آنها، هرروز در جریان است. بازنشستگان سالها است که پیاپی تجمع های اعتراضی در "کف خیابان" برپا نموده و برای اهدافی مانند همسان سازی حقوق و پرداخت به موقع دستمزد مبارزه میکنند. در واقع جنبش وسیع برای دمکراسی و عدالت اقتصادی/اجتماعی مجموعه ای از کارزارهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه را بطور پراکنده بجلو میبرد. اما جنبش آزادیخواه مردم هنوز پراکنده مبارزه میکند و به همگامی و اشتراک در عمل نیاز فراوان دارد.

رسول بدای کنشگر صنفی معلمان بدرستی بیان میکند که "در شرایط موجود تنها همبستگی معلمان، کارگران، دانشجویان و سلیر اقشار است که میتوانند در کشور تغییرات اساسی ایجاد کنند" (کمیته عمل سازمانده کارگری-9 اسفند 1399). سالهاست که جنبش آزادیخواه مردم با طرح مطالبات صنفی و دمکراتیک مبارزات خود را بطور پراکنده ادامه میدهد. در سال 97 در 140 شهر تجمعات اعتراضی انجام گردید. سرکوب حکومت در مقابل ایجاد تشکلهای مستقل مردمی تا حدی از همبستگی دمکراتیک بین طیفهای متنوع جنبشهای مردمی جلوگیری میکند. با این وجود مقاومت از سوی طیفهای فعال اجتماعی و از جمله زندانیان سیاسی ادامه دارد و از مبارزات برای "آزادی، دمکراسی، رفع تبعیض و نابرابری و احقاق حقوق انسان" پشتیبانی میگردد (نامه زندانیان سیاسی به مناسبت اعتصاب غذای سه روز اول امسال در اعتراض به سرکوب و کشتار حکومتی). اما واقعیت این است که موفقیت در مبارزه علیه رژیم فاسد و مستبد جمهوری اسلامی به وجود انسجامی از نیروهای سیاسی مردمی با مطالبات و اهداف مترقی و بدور از سیاستهای دول خارجی نیازمند است. مبارزات حق طلبانه میباید همزمان، سمتگیری علیه ارتجاع داخلی و مقاصد قدرتهای خارجی داشته باشد. در این رابطه است که شکلگیری اتحاد در میان اپوزیسیون با سنگلاخ هائی روبرو میباشد.

از یکطرف هستند نیروهائی که با اتکاء به تغذیه مالی و سیاسی از جانب نیروهای خارجی شکل گرفته اند. این جریانات با طرح اهداف کلی دمکراسی طلبانه و عدم خط کشی قاطع با گرایشهای سیاسی متوجه به غرب، دول عربی مرتجع و جریانات مدافع نظام موروئی؛ صفوف نیروهای مردمی را آلوده نگه داشته اند. از طرف دیگر بخشی از جریانات چپ و ناسیونالیست با عمده کردن خطر امپریالیسم و ارزیابی از نقش "مثبت" برای روسیه و چین، متاسفانه به نوعی خواسته یا ناخواسته با جمهوری اسلامی همگامی میکنند. از نظر برخی در میان آنها هر نوع تحول بسوی دمکراسی و استقرار حقوق بشر و جمهوری اگر هنوز در چارچوب سرمایه داری انجام گیرد، حرکتی مترقی نیست. ازین دیدگاه بهتر است که اگر چشم انداز برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی برهبری سازمان و یا حزب انقلابی (همانند بلشویسم) وجود ندارد، فعلا مناسب تر است که در زیر سلطه جمهوری اسلامی، در جوار روسیه و چین و در واقع در ضدیت با آمریکا و غرب باقی ماند. این یک گرایش بسیار انحرافی و در ضدیت با فرایندهای مترقی و انسانی میباشد. البته ایده نادرست دیگری شرایط عینی و ذهنی را هم اکنون برای پیروزی یک انقلاب

سوسیالیستی مناسب ارزیابی نموده تمامی جریان‌ات دیگر را که حتی تحول بسوی دموکراسی سیاسی را نیز مترقی میدانند به مثابه متحدان بورژوازی محکوم میکند. اما واقعیت چیز دیگریست.

هم اکنون جنبش‌های مردمی و از جمله جریان‌ات کارگری، معلمان، کارمندان، بازنشستگان، دانشجویان و مدافعان حقوق زنان، هم جنس گرایان، طرفداران محیط زیست و بیکاران به اشکال مختلف مبارزات خود را علیه سرکوب‌های حکومتی، خصوصی سازی، اختلاس‌های متنوع و برای مطالبات دموکراتیک و صنفی بجلو می‌برند. برای بسیاری از آنها ایجاد تشکلهای مستقل و بطر مشخص "ایجاد یک شورای همکاری میان بخش‌های مختلف" در میان توده نه‌ای کارگری، زحمتکش و محروم حیاتی بنظر میرسد (بیانیه 6 اردیبهشت 1400 از سوی 15 جریان کارگری و مردمی).

اما ظهور این نوع مطالبات عمدتاً بر مبنای تجارب تاریخی در میان جنبش‌های کارگری و زحمتکشان صورت می‌گیرد و با توجه به واقعیتهای عینی محدودیتهای خود را در طرح چشم اندازها دخالت میدهد. بسیاری از خواسته‌های ذکر گردیده و از جمله اعتراض به نازل بودن دستمزدها و نبود امنیت شغلی دغدغه بخش غالب مردم است و بنظر میرسد که وظیفه اصلی در مقابل جنبش مردمی، بویژه جریان‌ات کارگری، غلبه بر وجود پراکندگی در صفوف آنها میباشد. طبیعی است که در میان جنبش کارگری اختلاف نظر است و لزوماً همگان چاره را در عبور از سرمایه داری نمی‌بینند. واقعیت این است که تشکلهای سیاسی و اجتماعی مردمی و از جمله نهادهای اتحادیه‌ای و سندیکاهی میتوانند که بدون مجهز بودن به تئوریهای سیاسی سوسیالیستی در عرصه‌های بسیاری فعالیت کنند. اینکه گرایش‌ات متفاوت نگرش‌ها و سیاست‌های مختلف را به عنوان راست و یا چپ رد نموده فلسفه سیاسی خاص خود را تبلیغ کنند نباید در مقابل دستاوردهای صنفی و دموکراتیک موانع ایجاد کنند. و مثلاً، ایده "رادیکالی" که فعالیت‌های صرفاً سندیکائی را "رفرمیستی" و در "خدمت به بورژوازی" ارزیابی نموده منتظر ظهور انقلاب سوسیالیستی در آینده نزدیک است، علیرغم انگیزه ضد استثماریش در واقع به مسیر پیشرفت تدریجی بسوی سوسیالیسم آسیب وارد میکند.

جنبش دموکراتیک و آزادیخواه مردم ایران خواهان گذر از نظام حاضر است اما در میان آنها تحلیل‌ها و نگرش‌ها در مورد سازماندهی اقتصادی و اجتماعی آینده متفاوت است. اما وجود اختلاف نظر برای فردای بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نباید از همگامی و همکاری

حول پایه ای ترین اصول سیاسی و اجتماعی و از جمله استقرار
بلافاصله مناسبات سیاسی جمهوری، لائیسیته و دموکراسی متأثر از
ارزشهای جهانی حقوق بشر جلوگیری نماید. در مقابل تلاشگران راه
آزادی و عدالت اقتصادی و اجتماعی در ایران رسالت عظیمی برای
ایجاد انسجام نظری و سیاسی وجود دارد.

فرامرز دادور

22 می 2021

رهبر انقلاب مشروطه که بود؟



فاضل غیبی

از لنین تا فیدل کاسترو و از جرج واشنگتن تا واسلاو هاول، هر انقلابی با نام رهبر آن شناخته می‌شود. انقلاب مشروطه ایران (1285ش.) از انقلابات مشهور تاریخ است، بدین سبب که نه تنها در کشورهای اسلامی، بلکه حتی در چین و هند آن روزگار نیز قابل تصور نبود.



انقلاب شورش نیست، که به یکباره شعله‌ور شود، بلکه اقدامی است که گروهی کارآمد و مصمم برای تحقق آرمانی مشخص تدارک می‌بیند و در این روند فردی با ویژگی‌های برتر به رهبری می‌رسد. اقدام تاریخی شگرفی است که حتی آنجا که به فاجعه منجر شده، بخش باز هم مهمی از میراث تاریخی بشمار می‌آید.

گرچه انقلاب مشروطه از پیروزی کامل بازماند، اما انقلابی کاملاً مسالمت‌آمیز بود و زمینه سازندگی ایران نوین را ممکن ساخت. بدین سبب رویدادی است سرافراز و شایسته در تاریخ. اما ملایان قلم‌بدست نه تنها در مورد انقلاب مشروطه، بلکه درباره رویدادها و شخصیت‌های تاریخی ما چنان دروغ‌هایی پرداخته‌اند، که پالایش آن به انقلاب فرهنگی سترگی نیاز دارد. گرچه تا آن زمان می‌توان گام‌های کوچکی در این راه برداشت و دستکم ناراستی‌های بزرگ را برملا کرد. از این دید، انقلاب مشروطه نمونه خوبی است، زیرا درک درست آن نگرش ما را به کل تاریخ ایران معاصر دگرگون می‌کند.

از جمله این دروغ بزرگ که گویا دو آخوند به نام‌های طباطبایی و بهبهانی، رهبران انقلاب مشروطه بودند! با شناختی که امروزه از رفتار و کردار ملایان پیدا کرده‌ایم، باید در درستی چنین ادعایی شک کرد. گرچه برای رسیدن به حقیقت ماجرا ناگزیریم ابتدا ناراستی‌ها را برملا کنیم و برای یافتن رهبر انقلاب مشروطه، نخست چهره واقعی «دو آخوند» یاد شده را بدرستی بشناسیم و این با توجه به دورویی ملایان کار آسانی نیست.

آغاز اجرای انقلاب مشروطه را باید برکناری اتابک (صدراعظم مظفرالدین‌شاه) دانست. می‌دانیم که ملایان در دوران قاجار بر دستگاه حکومتی مستقل فرمان می‌راندند و قدرت، مکنث و تسلط آنان بر جامعه از شاه و دربارش بسیار بیشتر بود. با این تفاوت که حکومتشان از ساختار هرمی برخوردار نبود و هر آخوند بزرگی بارگاهی گسترده، از یکسو در رقابت با دیگر آخوندها و از سوی

دیگر از راه داد و ستد با یکی از دولتمردان در پی تحکیم قدرت خود بود.

باری، آخوند طرف معاملۀ اتابک صدراعظم، بهبهانی بود و در رقابت با او، ملای پرقدرتی به نام طباطبایی، تکیه‌گاه شاهزاده عین‌الدوله بود. در این هنگام شیخ فضل‌الله نوری از عتبات وارد تهران شد و از آنجا که «برّندگی» او از دو ملای دیگر بیشتر بود، عین‌الدوله که جانشین اتابک شده بود، او را برکشید:

«(.....)
.....
.....»

.....²⁹² با گزینش شیخ نوری به عنوان مجتهد اول پایتخت، طبعاً طباطبایی و بهبهانی که تا بحال رقیب یکدیگر بودند، برای «ساقط» کردن او همدست شدند:

«.....
.....
.....»

.....²⁹⁸ اما تنها انگیزۀ آندو سقوط عین‌الدوله و در نتیجه از میدان بدر کردن شیخ فضل‌الله بود.

«.....»²⁹⁹ تا آنکه داغ شدن آشفته‌بازار حوادث را دیگر حدی نبود. قدرت دولتی بطور روزافزون به تحلیل می رفت و دولتمردان خود آتش‌بیار معرکه شدند. علاءالدوله حاکم تهران، بازرگانان قند و شکر را چوب زد که چرا قیمت‌ها را بالا برده‌اند.

در این میان کسانی «دو سیرِ د» را تشویق کردند، برای بالا بردن فشار و وادار کردن شاه به برکناری عین‌الدوله، در شاه‌عبدالعظیم بست نشینند. اما عین‌الدوله نیز بیدی نبود که به بادی سقوط کند. او از دو سید بست‌نشین خواست که اگر تقاضایی دارند، عریضه بنویسند.

اما «رؤسای ملت» نمی‌توانستند بنویسند که می‌خواهند جانشین شیخ فضل‌الله شوند، بنا براین شش مطلب را ردیف کردند که همه در جهت منافع آخوندها بود. از جمله: «تنبیه عسگر گاریچی» که با زائرین بدرفتاری نموده بود و یا «برداشتن تمبر دولتی از مستمریات

حساب عین‌الدوله درست بود، خواسته‌های «دو سید» چنان پرت بودند که «خلق طهران» نیز ظاهراً «بواسطه سردی زمستان» «همراهی کامل نمی‌نمودند»³⁰⁰ لیکن پایتخت با ادام بست‌نشینی ناآرام بود و کار به بن بست رسید. تا آنکه پس از گذشت یکماه به میانجیگری سفیر عثمانی در تهران، عریضه‌ای به شاه نوشته شد که در آن تشکیل «عدالتخانه» نیز مطرح شده بود. با طرح خواسته‌ای ورای منافع ملایان، به یک باره گر کار گشوده شد: «...»³⁰¹ ...

... شاه‌عبدالعظیم فرستاد و «آقایان» با جلال و جبروت به تهران بازگشتند.

این بود مرحله نخست و مهم انقلاب مشروطه! مرحله دوم از این هم ساده‌تر گذشت. «دو سید» انتظار چنین موفقیتی را نداشتند، نه تنها شیخ‌فضل‌الله را از میدان بیرون کرده بودند، بلکه صدراعظم را کنار زده، مستقیماً با شاه طرف شده بودند. چنانچه «نزد مردم جایگاه دیگری یافته»³⁰² و کارشان به جایی رسید که برای نخستین بار در تاریخ لقب «آیت‌الله» دربار آنان بکار رفت:

«...»³⁰³ ...

... «...»³⁰⁴ ...

سید» در اوج محبوبیت به خوشگذرانی مشغول شده و حتی دولت هم به افتخارشان مهمانی‌ها برگزار می‌کرد. البته عین‌الدوله که هم خواسته‌ها را انجام داده بود، از «تشکیل عدالتخانه دولتی» سر باز زد، زیرا آن را دخالت در کار خود می‌دانست. از سوی دیگر، «عدالتخانه دولتی» اصلاً به نفع آخوندها نبود و آنان را که تا بحال مال و جان امت را بوسیله «محاکم شرع» در دست داشتند محدود می‌کرد. طباطبایی متوجه این معنی شد:

«...»³⁰⁵ ...

با اینهمه «دو سید» خود را مجبور به پافشاری بر این خواسته، که نمی‌دانستند چه کسی بر زبان‌شان انداخته، می‌دیدند، چرا که به غریز حفظ قدرت دریافته بودند، در صورت عقب‌نشینی، جایگاه

اینک کافی بود «آقایان» بست را بشکنند و مانند دفعهٔ پیش بر دوش امّت هیجانزده به پایتخت بازگردند، تا نخستین نسخهٔ حکومت اسلامی تشکیل شود. ظاهراً کار از کار گذشته و با شکست دربار در برابر قدرت برتر ملایان، ایران بسوی حکومت اسلامی می شتافت. اما درباریان نیز در برابر موج اسلامیت به تکاپو افتاده، شاه با انتخاب مشیرالدوله از میان دولتمردان ترقیخواه به صدارت، امیدی در دل آزادخواهان برمیافروزد:

«...باز منم که در این میانم» و «بیداران تهران» با تکیه بر رشوه‌خواری ملایان، به «دو سید» نیز فشار می‌آورند، که کمی بیشتر صبر کنند، تا از شاه فرمان بهتری بگیرند:

[illegible][illegible]

مشیرالدوله به سرعت دستخط نوینی از شاه مبنی بر تشکیل «مجلس شورای ملی» گرفته، دولتیان پراکندند که شاه با هم‌خواسته‌های «آقایان» موافقت نموده است. اما پسر صدراعظم که برای ابلاغ حکم به قم رفت، در هياهو دستخط پیشین (شامل «مجلس اسلامی») را نشان داد و «آقایان» سر از پا نشناخته، ده روز پیش از آنکه فرمان مشروطیت به امضای مظفرالدینشاه برسد به پایتخت بازگشتند! از

این خبر هم^{۳۱۱} اقشار و اصناف شاد شدند و برای نخستین بار در یک همبستگی ملی «^{۳۱۱}»

روشن است که اینجا مجال پرداختن به مراحل بعدی انقلاب و نیروهای درگیر آن نیست. هدف آن بود که نشان دهیم، در کشاکش همیشگی میان ملایان و دربار قاجار کسانی «دو آخوند» را به طمع مال و جاه فریب دادند، تا خواسته‌ای را مطرح کنند، که کاملاً مخالف منافع ملایان بود و دولتمردان از این فرصت استفاده کرده، کوشیدند نظام سیاسی ایران را بر بنیانی نوین قرار دهند.

ملایان همینکه «^{۳۱۲}»

بنابراین نخستین گام برای درک درست انقلاب مشروطه تجدیدنظر در نقش دست‌اندرکاران آن، و در پیشاپیش آنان خود شخص مظفرالدین‌شاه است که صدور فرمان مشروطه را بزرگترین سعادت زندگی خود می‌دانست:

«^{۳۱۲}»

اما انقلاب مشروطه از گوش^{۳۱۲} ناشناخته‌ای برخوردار است که بدون آن بکلی نامفهوم است. زیرا چنانکه کسروی بدرستی دیده: «^{۳۱۲}»

از سوی دیگر پرسیدنی است که اگر دولتیان نیز در برابر قدرت

برتر ملایان جرأت نداشتند کلمه‌ای بیرون از «شرع انور» بر زبان رانند، پس کدام نیرو توانست با فریب دو آخوند بدین شاهکار موفق شود؟

کوتاه آنکه، گروه آگاه و مصممی که به انقلاب مشروطه دامن زد، همانا گروه کوچکی از بابیان (ازلیان) به ریاست یحیی‌دولت‌آبادی بود. تاریخ‌نگاران از گروهی در حدود 150 نفر یاد کرده‌اند، که نه تنها خواهان مشروطیت بودند، بلکه با تصویری روشن از اهداف خود، امر مشروطه را با کاردانی و درایت به پیش بردند. برای تصور حرکت سازمانی و تبلیغی نبوغ‌آمیزشان تنها بدین اشاره می‌کنیم که بخش بزرگی از «بیداران» نه تنها به لباس ملایان ظاهر می‌شدند، بلکه مانند ملک‌المتکلمین و واعظ اصفهانی (پدر جمال‌زاده) خود خطیبانی صاحب منبر بودند. بخش دیگر نیز دستیاران دولت‌آبادی (مانند رشدیه)، اطرافیان امین‌الدوله و یا اعضای «انجمن سرّی میکده» (به مدیریت سلیمان‌خان میکده) را تشکیل می‌دادند و بالاخره فعالیت روزنامه‌نگاری گسترده‌ای به قلم صوراسرافیل، دهخدا و بسیاری دیگر صورت می‌گرفت. ناگفته پیداست که این فعالیت‌های مخفی تا چه حد خطرناک بود، چنانکه با لو رفتن «انجمن میکده» (در زمان اتابک) هرچند اغلب اعضا از دولتمردان بودند، همگی به زندان و تبعید محکوم شدند.

بدین ترتیب 150 بابی با دانایی و درایت شبکه‌ای تشکیل داده بودند، که هم در میان ملایان رخنه نموده و هم بر درباریان و حتی بر نمایندگان کشورهای خارجی نفوذ داشت. ملک‌المتکلمین منشی سفارت فرانسه بود و دوستی دولت‌آبادی با سفیر عثمانی به او امکان داد از فرصت طلایی موجود استفاده کند.

ظاهراً پس از آنکه «بیداران تهران» «دو سید» را به بست‌نشینی تشویق کردند: «دولت‌آبادی... چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد.»³⁰⁰

«سفیر گفت، اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد، من توسط در صلح می‌کنم. والا اقدام نخواهم نمود.» و دولت‌آبادی ماده هفتمی را به خواسته‌ها اضافه کرد، که در آن برای نخستین بار سخن از «عدالتخانه» می‌رفت. کسروی از قول او می‌نویسد: «تا آنوقت این

لفظ رسماً و علناً بر زبان‌ها جاری نشده بود.»³⁰⁰

این آغاز فعالیت‌های وسیعی بود که طی آن «بیداران تهران» موقع

را مقتضی دانسته در زیر پردۀ نازکی³⁰¹ درباریان و ملایان را به سوی هدف خود می راندند. متوجه هستیم که «بیداران تهران» شخصیت‌هایی علنی بودند، که فعالیت‌های مخفی وسیعی داشتند و بدین سبب کمتر گزارشی درباره اقداماتشان در دست است. از شاهکارهای آنان این که:

«...» ... «...» ...
...
...
...³³³ ...

و رئیس «بیداران تهران» یحیی دولت‌آبادی است که باید رهبر توانای انقلاب مشروطه شناخته شود و چنانکه روزی ملت ایران خدمتگذاران واقعی خود را بشناسد، تندیس او در کنار قهرمانان ملی در میدان‌های شهر برافراخته خواهد شد.

اما پرسش اساسی باید این باشد، که چرا «بیداران تهران» با آن توانایی‌ها نتوانستند پس از تشکیل مجلس کشور را در راه پیشرفت واقعی راهبری کنند؟ پاسخ همان است که باید در مورد ده‌ها هزار از ایرانیان در دوران معاصر تکرار کرد و آن اینکه ملایان با پیگرد، تکفیر و کشتار، آنان را از خدمت به ایران بازداشتند.

بطور مشخص، از «بیداران تهران» پس از آن کمتر ردّ پایی می‌یابیم، زیرا که از همان گام نخست پس از امضای فرمان مشروطیت، یعنی به هنگام تهیه «نظامنامه انتخابات»، ملایان به رهبری طباطبائی («...») که اینک به فریب خود پی برده بودند، «بیداران» را به سبب «معروفیت به فساد عقیده» از حق انتخاب به نمایندگی بازداشتند. در نتیجه از همان مجلس اول اکثریت نمایندگان را «آقازاده‌ها» تشکیل دادند، که دست‌پخت آن به قول کسروی «معجونی اسلامی» به نام «متمم قانون اساسی» است.

نگاهی به کتاب‌های رایج درباره تاریخ مشروطه نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری چپ اسلامی، از یک سو به هدف تبلیغ برای «روحانیت» و از سوی دیگر، برای آلودن «تاریخ ستمشاهی»، تا چه حدّ به جعل و دروغ متوسل شده است.

پیش از این اشاره شد، که شناخت درست انقلاب مشروطه دیدگاه تاریخی ما را دگرگون می‌کند. تاریخ‌نگاران آینده با نگاهی

غیرایدئولوژیک روایتی سخت متفاوت و سرافراز از تاریخ ایران بدست خواهند داد. مثلاً برخلاف وارونه‌نگاری‌ها دربار «دوران تیر» قاجار»، نشان خواهند داد، که نخبگان ایرانی در کنار درباریان میهن‌دوست، تا خود شخص شاه، در برابر فشار و تهاجم وحشیانه ملایان، چه کوشش‌های بزرگی برای به حرکت درآوردن جامعه ایران از خود نشان دادند و نیروی‌های آگاه برخاسته از درون جامعه، چگونه برای تحقق قانون‌مداری و تأمین حقوق شهروندی به کمک دولتمردان آمدند. نمونه آنکه، از پدیده‌های یگانه در تاریخ جهان است که در همان دوران، «انجمن شاهزادگان» تشکیل شد و شاهزادگان تهدید کردند که برای پیشرفت مشروطیت دست به اعتصاب خواهند زد!:

000000 .00 000000 0000000000 000000 (.000000) 000000 000000»
 00 00000000 0000 00 0000000 .00000000 0000 0000 0000000 0 00000000
 ...0000 0000000000 000000 000000000000 00000000 0000000000 00 0000
 0000000000 0 0000000000 000000000000000000 0000000 0000 00000000

340 □ « .000000

*همان گفتاوردها از کتاب «رگ تاک»، بازبینی شده یک جلدی، نشر کیهان
لندن، 1397ش.

معامله‌ی ایران و چین و
ناروایی رژیم جمهوری اسلامی



مهران زنگنه

خلاصه: در این متن، قصد بررسی «قرار همکاری» [2] ایران و چین از زوایای اصلی زیر است: ۱) حاکمیت ملی ۲) غارت ۳) استثمار ۴) آزادی ۵) صلح! موضوع اصلی «قرار همکاری» سرنوشت آتی بیش از ۹۰٪ درآمد ارزی ایران آن هم به مدت ۲۵ سال است. در مورد ایران به طور عمومی می‌توان گفت: هر کس کنترل نفت و گاز را در اختیار داشته باشد، کنترل اقتصاد مملکت را در اختیار دارد. حاکمیت ملی در حوزه اقتصاد به این ترتیب برمی‌گردد به این سؤال که چه کسی بخش نفت و گاز را کنترل می‌کند. مسئله بیشتر به نحوه توزیع ارزش اضافه در رشته‌های مذکور و رابطه‌ی تصاحب یا نحوه سازماندهی تولید و بازتولید در اقتصاد و قدرت تصمیم‌گیری در بستن پیمان‌ها، خرید و فروش و غیره در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی مربوط است. بر اساس این «قرار همکاری» و بحث‌های حول آن، منجمله تحت عنوان «مشوق»، «سیاست‌های ترجیحی» و «تلاش مشترک برای ایجاد مکانیزم واردات پایدار نفت خام» و «تامین نیازهای چین» در حوزه نفت و غیره در خود سند [3] قرار



است حقوقی به چینی‌ها داده شود که بواسطه‌ی آنان به معنای اخص فنی-اقتصادی کلمه غارت صورت می‌گیرد و خدشه به حاکمیت ملی در حوزه‌ی اقتصاد وارد می‌شود. بواسطه‌ی بین‌المللی بودن موضوع صرفنظر از اثرات آن بر استثمار، آزادی‌ها و غیره در مرکز ثقل توجه باید «حاکمیت ملی» و غارت قرار بگیرد. فرض این متن این است که در چارچوب روابط سرمایه‌دارانه هر خدشای به حاکمیت ملی یک رژیم را ناروا و خواست سرنگونی آن را حتی در چارچوب همان روابط روا می‌کند. در اینجا از بحث حول عدم روائی هر رژیمی که روابط و مناسبات سلطه و استثمار را به هر شکل به طور کلی تضمین می‌کند، صرفنظر شده است، و فقط به وضعیت «بلاواسطه» پرداخته می‌شود. در متن به استراتژی راه ابریشم چین که باید به آن به عنوان استراتژی شریک کردن کشورهای پیرامونی در هزینه‌ی ساخت زیر بنای لازم برای صادرات چین نگاه کرد و «تله بدهی» نیز پرداخته شده است.

تصویر عمومی: نتایج تحریم‌ها (و همکاری ضمنی اروپائی‌ها) با آمریکا در راستای استراتژی امپریالیستی انقلاب رنگی یا تعویض سخت رژیم، سوری کردن ایران نه فقط به نتیجه نرسید، بلکه درست به نتایج عکس و نامطلوب برای غرب در مورد ایران در این لحظه منجر شده است. شکست آمریکا و غرب در کسب هژمونی و شکل دادن به نظم جهانی بر حسب امیال خود در مورد ایران اما به معنای پیروزی ایران نیست، بلکه به معنای پیروزی رقبای بین‌المللی آمریکا و غرب یعنی امپریالیسم چین و روسیه است. ایران کم و بیش به زانو در آمده است، اما نه در مقابل امپریالیسم آمریکا بلکه در مقابل چین و روسیه! استراتژی «نگاه به شرق» جمهوری اسلامی در ایران معنایی جز این ندارد.

آمریکا که در واقع با سیاست تحریم و فشار حداکثر، ایران را به سمت چین سوق داده است، اکنون مهمترین فاکتور بین‌المللی در تعیین چگونگی اجرائی شدن «قرار همکاری» است و راه «بازگشت» دولت ایران به دامن اروپا و غرب را می‌تواند باز بکند. طبعاً در این رابطه فقط رقیق کردن «نگاه به شرق» و فراهم آوردن امکان مانور برای طرفداران غرب در رژیم مطرح است.

می‌توان پیش‌بینی کرد که در صورت «عقب نشینی» آمریکا در مذاکرات برجام شرایط برای درگیری بین جناح‌ها در لایه‌ی مسلط بر ایران فراهم خواهد آمد و قراردادهای بعدی با چین موضوع منازعه بین دو جناح می‌شوند.

اپوزیسیون ارتجاعی راست: ۲۷ مارس امسال «قرار همکاری» ۲۵ ساله بین چین و ایران به امضاء رسید که از طریق **مذاکرات** **مستقیم** **دو طرفه** **بین دو کشور** در آینده اجرائی خواهد شد. سلطنت‌طلبان به «قرار همکاری» نسبت «قرارداد» داده و سپس آن را با «قرارداد» ترکمن‌چای مقایسه کرده و وانمود می‌کنند که مسئله‌شان ایران است. اگر عبید زاکانی زنده بود به احتمال قریب به یقین می‌گفت: «گربه عابد شد.» طبعاً کسانی که از تاریخ ایران و قراردادهای ننگینی باخبرند که در دوران پهلوی‌ها بسته شده‌اند، می‌دانند که در طی سلطه‌ی این خاندان بوده است که بحرین از ایران جدا شد و در اختیار نه مردم آن جزیره، بلکه چند شیخ فاسد و مزدور قرار داده شد، منابع نفتی ایران در پی کودتاها به ثمن بخس نیز به شرکت‌های غربی واگذار شد، ایرانی‌ها در جنگ طفار و ویتنام به نفع غرب شرکت داشته‌اند و با سازمان‌های امنیت این دو کشور همکاری مستقیم می‌کردند، رژیم شاه میلیاردها دلار کمک‌های بلاعوض به رژیم‌های مرتجع (سادات و دیگران) نموده است و الخ. «با گوش‌های ناشنوایی این طُرفه بشنوید: در نیم‌پرده‌ی شب!» رضا پهلوی که علاوه بر همه‌ی چیزهای دیگر تجسم عوامفریبی بی‌درایت نیز هست، از یک سو ادعا می‌کند و می‌خواهد رهبر ملی باشد، و از سوی دیگر حمله نظامی غرب را به ایران روا می‌داند، [4] می‌گوید ایران فروشی نیست ولی می‌خواهد رژیم نئوکولونیال فاسدی را احیاء کند که اصولاً بر مبنای «فروش» ایران به غرب شکل گرفت.

به میزان پریشان فکری و عوامفریبی «اپوزیسیون» راست پی می‌بریم اگر بدانیم برخی از این جریانات از یک سو خودشان پذیرش شروط پومپئو را همچون پذیرش قرارداد ورسای ارزیابی می‌کنند و از سوی دیگر حاضر به پذیرش آنان هستند و می‌خواهند با آمریکا قراردادی مثل قرارداد ورسای ببندند. [5] اینان نیز به «قرار همکاری» اعتراض کرده‌اند. (طوفان خنده‌ها!) مضحکه اینان ادامه خواهد داشت، چرا «که باغِ عفونت میراثِ گران» هم اینان، هنوز پا بر جاست!

در زیر بر اساس تحلیل «قرار همکاری» نشان داده خواهد شد که حکام ایران نیز از زاویه‌ی اصلی مورد درگیری، یعنی خدشه به «حاکمیت ملی»، همچون همتای خود یعنی ضد انقلاب مغلوب در «اپوزیسیون» هستند.

اهداف جمهوری اسلامی: جمهوری اسلامی (هر دو جناح) با برداشتن این گام، یعنی امضای «قرار همکاری» چند هدف را دنبال می‌کند: (۱) با

توجه به این که قرار است یک همچون «قرار همکاری» ای با روسیه نیز تدوین بشود [6]، می‌خواهد دو حامی در شورای امنیت سازمان ملل و در سطح بین‌المللی بدست آورد و بدین ترتیب حیات خود را در سطح بین‌المللی در مقابل تهدیدات غرب دو قبضه تضمین بکند. (۲) طبعاً در صورت عدم رسیدن به توافقی با غرب، به منظور تضمین سلطه‌اش مقدمه قراردادهائی را فراهم بیاورد که نتایج تحریم را تعدیل می‌کنند. (۳) در مذاکرات برجام بتواند امکان پیوستن □□□□ به شرق را به عنوان یک کارت برنده در مقابل غرب بازی بکند و به غرب بگوید که نتیجه استراتژی تعویض رژیم چیست و بدین ترتیب از غرب تضمین بگیرد که استراتژی «تعویض رژیم» سخت را دنبال نکند. (۴) در صورتیکه اعتراضات مردم اوج بگیرند با توجه به حمایت کسب شده از روسیه و چین بدون ترس از دخالت خارجی (مثل مورد لیبی) آنان را سبانه سرکوب بکند. (به زعم من در لحظه‌ی فعلی سومی و به خصوص چهارمی با توجه به بحران حاکم بر ایران اهمیت بیشتری دارند.) تمام این‌ها و اهداف فرعی دیگر اما فقط یک معنی دارند: تداوم رژیم جمهوری اسلامی (و سلطه‌ی بورژوازی بویژه نوپا).

بررسی «قرار همکاری» ایران و چین: جزئیات این «قرار همکاری» و گفتگوهای پشت پرده روشن نیستند. یک کپی ۱۸ صفحه‌ای از آن به طور غیر رسمی منتشر شده است. [7] تحلیل زیر فقط محدود است به متن مذکور و آنچه از پشت پرده به بیرون درز پیدا کرده است.

بخش اعظم بحث حول این «قرار همکاری» مبتنی بر اطلاعات داده شده در مقالاتی است که در غرب منتشر شده‌اند [8]. به خصوص مقالات واتکینز در پترولیوم اکونومیست و نشریات دیگر. [9] برخی داده‌های این مقالات در نشریات غیر غربی منجمله اسپوتنیک (که در خطوط کلی تا آنجا که سیاست روسیه ایجاب می‌کند، «طرفدار» جمهوری اسلامی است) تائید شده‌اند. برای مثال تخفیف را این نشریه تائید کرده است [10] که در سند «قرار همکاری» نیز از آن تحت عنوان «مشوق‌ها» و «تسهیلات» [11] صحبت می‌شود. نشریات رژیم نیز آن را تائید کرده‌اند. [12] برای پی بردن به صحت ارقام مندرج در مقالات کافی است اعداد مندرج در مقالات را با اعداد منتشره توسط رژیم یا کارگزاران آن مقایسه کرد. این ارقام به تدریج به طور ضمنی یا حتی در برخی موارد صریح تائید شده‌اند. در حالیکه بسیاری از دست اندرکاران رژیم برای رد اطلاعات موجود استدلالی ننما کرده‌اند، مثلاً گفته‌اند ایران ظرفیت ۴۰۰ میلیارد سرمایه‌گذاری را ندارد که در مقالات مختلف غربی از آن صحبت شده است [13] و بنابراین کل

اطلاعات داده شده غلط است، این رقم بر حسب حسین ملائک سفیر سابق ایران در چین درست برابر پتانسیل اقتصادی ایران است. او در گفت‌وگو با ایلنا می‌گوید: «پتانسیل سرمایه‌گذاری در ایران حدود ۲۷۰ میلیارد دلار است. یا ... کل پروژه‌هایی که وزارت راه و شهرسازی در حوزه‌های ریلی، زمینی و دریایی دارد، چیزی حدود ۱۳۰ میلیارد دلار است» [14] نتیجه جمع این دو رقم ما را به رقم فوق یعنی ۴۰۰ میلیارد دلار می‌رساند. برخی عناصر رژیم با اینکه انحصار خرید نفت/گاز با تخیف ایران به چین را نشریات مختلف تائید کرده‌اند، دادن انحصار به چین را نفی می‌کنند. در حالیکه بر اساس خود سند مذکور قرار است نیازهای چین در حوزه نفت و گاز تامین بشوند. این نیاز بر حسب آمارهای موجود حتی بیش از مجموع تولید نفت خام در ایران است. اگر چه در تائید تقدم چین در قراردادهای هنوز تائیدیه‌ای صریح دیده من ندیده‌ام، با این همه در سند منتشره «□□□□□□ □□□□□□□□□□» که تقدم از آن مستفاد می‌شود، آمده است. [15] رژیم فقط یک راه برای رد اطلاعات مذکور دارد آن هم انتشار تمام اسناد و علنی کردن تمام قرارها و گفتگوهاست که این کار را نخواهد کرد. (در انتها به دلیل آن اشاره خواهد شد.)

تقدم چین در اقتصاد نفتی/انحصار و حاکمیت ملی/غارت: تذکر یک نکته ضروری است: در این جا بواسطه‌ی موضوع مورد بحث (یعنی «قرار همکاری»ی ایران و چین) بیشتر ناروایی در اثر خدشه به حاکمیت ملی مورد توجه است. باید افزود هر رژیمی که حق حاکمیت ملی را حفظ کرده الزاما روا نمی‌شود، در این حالت شروط دیگر روامندی باید مورد توجه قرار گیرند. رژیم ایران به دلائل عدیده نارواست، تر این نوشته است که این رژیم با «قرار همکاری» مذکور با خدشه به حاکمیت ملی به دلائل ناروایی خود نیز افزوده است. دلیل اخیر کافی است تا هر استراتژی رفرمیستی را صرفنظر از چارچوب ایدئولوژیک آن مردود تلقی کرد.

داشتن حق حاکمیت در حوزه اقتصادی در جهان سرمایه‌داری به معنای ساده‌ی کلمه این است که هر کشور در چارچوب قوانین بازار و محدودیت‌هایی مثل محدودیت ناشی از گمرکات که اتفاقا ناشی از حق حاکمیت ملی‌اند، می‌تواند «آزادانه» در کلیه‌ی روابط بین‌المللی‌اش تصمیم بگیرد، و هیچ محدودیتی برایش وجود ندارند، جز محدودیت‌های خودبخودی‌ای که نیروهای حاضر در بازار بدون توسل به عوامل غیر اقتصادی (مثلا سیاسی، نظامی کشور مطبوع خود ...) تولید می‌کنند. نبود این «آزادی» و خدشه به آن به معنای آن است که آن کشور حق

حاکمیت ملی در حوزه‌ی اقتصاد ندارد یا به آن خدشه وارد شده است. ملیت عوامل بازار در روابط مورد نظر نقشی ندارند، مگر در مواردی که اتحادیه‌ای تشکیل شده باشد که این امر در مورد ایران و چین صادق نیست.

بر این اساس ببینیم چگونه دولت جمهوری اسلامی با این «قرار همکاری» به حق حاکمیت ملی بر اساس حتی روابط و مناسبات سرمایه‌دارانه خدشه وارد کرده است.

«قرار همکاری» ایران-چین طی سفر شی به ایران ۲۰۱۶ پیشنهاد شد[16]، ولی در آن زمان تازه برجام امضا شده بود، و با توجه به تناسب قوا در سطح حاکمیت ایران، و تمایلات روحانی و کابینه‌ی او در آن زمان، بیشتر خواست «همکاری» با اروپا و بستن قراردادهائی مثل توتال[17] یا «رشوه به غرب» غالب بود و به آن توجه چندانی نشد. در سال ۲۰۱۹ پس از تحریم‌های ترامپ و همکاری ضمنی اروپا با آمریکا، ظریف، که «دیپلمات‌های ایرانی دست اندر کار قرارداد ترکمن‌چای را نیز تحسین می‌کند»[18]، در جلد یکی از همان دیپلمات‌های مورد تحسینش، با تائید خامنه‌ای به چین سفر کرد و مقدمات موافقتنامه‌ی امروزی را فراهم آورد که مورد تائید هر دو جریان حاکم بر ایران است.

با ۳۳۳ میلیارد دلار در بخش نفت، گاز و پتروشیمی ایران (بر حسب سند مورد بحث برای «تأمین و توزیع گاز» [19]) سرمایه‌گذاری کند [20] بخش قابل توجهی از این سرمایه‌گذاری چینی‌ها طی ۵ سال نخست در اجرای قرارداد ۲۵ ساله با آنها به صنعت نفت و گاز ایران تزریق می‌شود و مابقی سرمایه‌گذاری‌ها به صورت مرحله‌ای و بر اساس توافق دو طرف انجام خواهد شد. ما در اینجا به اثرات ساختی تخصیص منابع اقتصادی به بخش نفت و گاز کاری نداریم که منجر به تشدید وابستگی اقتصادی به نفت و مانع تنوع ساخت تولید در ایران می‌شود و بنا بر این معنایش تحکیم نقش ایران در منطقه خلیج فارس و منطقه خلیج فارس است. [21] فقط می‌پرسیم تحت چه شرایطی این سرمایه‌گذاری‌ها صورت می‌گیرند؟

بر حسب اطلاعات منتشره شرکت‌های چینی در پروژه‌های قید شده در «قرار همکاری» (عمدتاً نفت، گاز و پتروشیمی) خواهان داشت که در سند مذکور تحت عنوان «سیاست‌های ترجیحی» از آن صحبت می‌شود. «مجلس شورای اسلامی» در «گزارش عملکرد» خود در سال ۱۳۹۷

بسیار از این مسائل به دلیل فقدان یک چارچوب نظری و روش‌شناسی مشخص، به بازار ملی و بین‌المللی، به موضوع مورد معامله در سطح مشخص، به قیمت‌ها، سود و زیان و غیره ندارد که باید نقطه‌ی عزیمت برای بستن یک قرارداد باشند. به بیانی ساده بدون ضابطه‌ی دیگری برای مثال برنده شدن در مناقصه و مزایده چینی‌ها مقدمند. به این ترتیب در پرتو «سیاست‌های ترجیحی» تازه پس از تصمیم‌گیری چینی‌ها است که ایران می‌تواند به بازار یا به شرکت‌های دیگر مراجعه کند.

بدین ترتیب در نقشه‌ی کشیده شده **چین** کسب موضع انحصاری چین و شرکت‌های چینی در ایران حداقل در برخی رشته‌ها تامین شده است. این انحصار سیاسی است و بر مبنای قواعد بازار کسب نشده است و نمی‌شود، و به این اعتبار سود انحصاری ناشی از آن از نوع سود انحصاری یا ارزش اضافی نیست که برخی از شرکت‌های بین‌المللی در سطح جهان کسب می‌کنند، بلکه از نوع همان ارزش اضافی است که انگلیس و آمریکا در اثر قراردادهای نئوکلونیال در ایران کسب کرده‌اند و نامش غارت است. میزان دقیق آن را نمی‌توان روشن کرد.

اگر آمریکائی‌ها در اثر اشغال عراق یک موضع سیاسی-نظامی-برتر و انحصاری در عراق کسب کرده‌اند، و به اعتبار آن در اقتصاد دخالت کرده و می‌کنند، برای مثال توانستند، دولت عراق را وادار کنند قراردادی که با زیمنس بسته بود را لغو بکند و با یک شرکت آمریکائی قرارداد ببندد، یا انگلیسی-آمریکائی‌ها پس از کودتاها، این موضع را در ایران کسب کردند، دولت اسلامی بدون اشغال نظامی، بدون جنگ و کودتا، این امکان را به امپریالیست‌های چینی می‌دهد.

اما با چه شرایطی؟ به خلاصه‌ی اطلاعات داده شده بنگریم که بسیاری از آنان تائید شده‌اند:

- چین می‌تواند به طور انحصاری تمام نفت/گاز و محصولات پتروشیمی را با تخفیف خریداری بکند.
- چین می‌تواند با ارزش‌های ضعیفی که از طریق معاملات تجاری با جمهوری‌های سابق شوروی و کشورهای آفریقا کسب کرده است (و در بهترین حالت با یوآن) هزینه‌ی واردات از ایران را بپردازد.
- چین می‌تواند تا دو سال پس از هر خریدی از ایران پرداخت بدهی ناشی از خرید را به تعویق بیاندازد.

بر حسب همان مقالات ایران قرار است به چین علاوه بر ۱۲٪ تخفیف

نسبت به قیمت ششماهه‌ی آن محصول یا محصول مشابه در بازار، ۸٪ نیز برای جبران ریسک (یا تقبل ریسک) به چینی‌ها تخفیف بدهد.

با توجه به نرخ مبادله‌ی ارزهای ضعیف با ارز قوی (مثل دلار) و هزینه‌ی مبادله آنان، چینی‌ها عملاً ۸ الی ۱۲٪ دیگر تخفیف کسب می‌کنند. این امر به معنای این است که ایران به چینی‌ها با توجه به تخفیف‌های فوق‌الذکر در مجموع ۳۲٪ تخفیف در خرید می‌دهد.

اما در مقاله‌ی منتشره مذکور به یک نکته در محاسبه‌ی رقم ۳۲٪ فوق توجه نکرده است: با توجه به اینکه بر حسب همان متون چین می‌تواند دو سال پول ایران را نزد خود نگه دارد [22]، می‌باید بهره‌ی این پول را باز به عنوان تخفیف به حساب آورد یا گفت ایران یک وام بدون بهره به مدت دو سال (به طور مدام در طی ۲۵ سال) به میزان واردات چین از ایران در هر لحظه به چین می‌دهد. دادن اعتبار برای خرید در بازار و جهان سرمایه‌داری رایج است، اما معمولاً اعتبار بسیار کوتاه مدت است و یا در صورت طولانی بودن مدت خرید اعتباری قیمت محصول به میزان معینی افزایش می‌یابد که در مورد موضوع مورد بحث چنین نیست. اگر این «وام» را نیز با نرخ بهره‌ی رایج (یا با بهره دریافتی خود چین به برخی از کشورهای پیرامونی آفریقا یعنی ۴٪) حساب کنیم ایران چیزی حدود ۴۰٪ و نه ۳۲٪ به چین در خریدهایش تخفیف می‌دهد.

بیائیم به اهمیت ۲۵ سال در «قرار همکاری» توجه کنیم. با فرض صحت اطلاعات و اجرائی شدن «قرار همکاری»، حتی اگر قدری با تساهل به تخفیف در شرایط تحریم بنگریم، باید بپرسیم اگر همین امسال ایران و غرب به توافق رسیدند و تحریم‌ها برداشته شدند، چه می‌شود؟ آیا قرار است به چین پس از تحریم‌ها باز ۴۰ درصد تخفیف یا اصولاً تخفیف داد؟ این تخفیف دیگر چه ربطی به سرمایه‌داری و قوانین بازار دارد؟ چه نامی جز غارت ☐☐☐ می‌توان به این امر داد؟

خدا به حاکمیت ملی: این امر را با توجه به تعریف ساده‌ی بالا در امکان خرید انحصاری چین نفت و گاز، در امکان انحصاری و تقدم چینی‌ها در رشته‌های مورد علاقه‌شان می‌توان دید. ایرانی‌ها در امور مورد بحث (نفت و گاز و پتروشیمی) حق تصمیم‌گیری را نیز به چینی‌ها واگذار کرده‌اند. یا توجه به تعهد تامین نیازهای نفتی چین، و پذیرش سیاست ترجیحی فروش به چین ایران قادر نیست به مشتری دیگری نفت بفروشد وقتی چین خریدار باشد که با ۴۰٪ تخفیف

(یا مشوق) حتما خواهد بود. ایران نمی‌تواند قراردادی در حوزه نفت، گاز و پتروشیمی بدون تأیید چین ببندد و الخ. با توجه به این امور صرفنظر از زیان‌های اقتصادی که سر به فلک می‌کشند، به حق حاکمیت ملی نیز خدشه وارد شده است. در پی این «قرار همکاری» و «سیاست ترجیحی» مندرج در آن ملیت تعیین می‌کند با کدام شرکت قراردادی بسته شود و نه فاکتورهای اقتصادی، یا سود و زیان ناشی از آن. این حق به چین واگذار شده است. طرف ایرانی نمی‌تواند آزادانه طرف اقتصادی خود را انتخاب کند، مگر اینکه چینی‌ها داوطلبانه از شرکت در پروژه‌ای کنار بروند. با دادن حق خرید انحصاری نفت، گاز و غیره با تخفیف و فروش انحصاری به چین رژیم اسلامی بخشی از حق حاکمیت ملی که در انتخاب آزاد خریدار در بازار فروش با قیمت بازار بین‌المللی نهفته است، به چین واگذار کرده است.

همین یک دلیل، یعنی خدشه به حق حاکمیت ملی و برای تشخیص ناروایی رژیم جمهوری اسلامی و روائی خواست سرنگونی رژیم و رد هر استراتژی رفرمیستی کافی است.

«تله بدهی»: برخی نگران «تله بدهی» هستند که به مدل چینی کسب نفوذ امپریالیستی در کشورهای پیرامونی مشهور شده است. این گروه فکر می‌کنند که ممکن است در اثر بی‌توجهی مسئولین جمهوری اسلامی ایران به تله بیافتند و به حق حاکمیت ملی لطمه بخورد. مثلاً کنترل جاسک به چینی‌ها واگذار شود، که ممکن هم هست. فقط پرداختن به «تله بدهی» و تقلیل استراتژی چینی‌ها به آن می‌تواند کارکردی ایدئولوژیک پیدا بکند، و باعث بشود کل استراتژی طرح راه ابریشم دیده نشود.

منباب توضیح باید گفت: تله‌ی مذکور شباهت به استراتژی صندوق بین‌المللی پول و نحوه‌ی کار آن دارد که چندین دهه است توسط آن صندوق اجرا می‌شود. تفاوت استراتژی صندوق بین‌المللی پول با استراتژی چین بیشتر در تعریف اهداف کنکرت نئولیبرال صندوق و اهداف چین نهفته است. یکی رابطه‌ی مرکز و پیرامون را به طور کلی و به طور خاص رابطه‌ی سلطه‌ی آمریکا و غرب را از طریق شرایط وام و تحمیل نحوه و یا استراتژی توسعه (تعدیل ساختی) می‌خواهد تضمین بکند. دیگری می‌خواهد تازه همان رابطه را از طریق منجمله «تله بدهی» بین خود و کشورهای پیرامونی برقرار کند.

در واقع از ابراز نگرانی نسبت به «تله‌ی دهی» فقط یک پند نتیجه

می‌شود؛ از بستن قراردادی که قادر به انجام تعهدات خود در آن نیستید، خودداری کنید. به بیانی عامیانه لقمه به اندازه‌ی دهن خود بگیرید. چرا؟ گفته می‌شود چین با دول دیگر قراردادهائی می‌بندد، برای مثال وام حتی بر خلاف نرم‌های جاری در بانکداری یعنی با اطمینان به اینکه طرف قرارداد نمی‌تواند تعهدات اقتصادی‌اش را اجرا بکند، برای ساختن زیرساخت در چارچوب طرح جاده‌ی ابریشم می‌دهد. چرا که بر اساس این نظر هدفش ابتدا به ساکن کسب بهره بانکی نیست، بلکه هدفش به دست آوردن موضع استراتژیک خاص مثل سلطه بر بنادر آن کشور است. نمونه‌ی مشهور آن بندر هامپاتوتا سریلانکا به مساحت ۶۲ هزار هکتار است که به دلیل بدهی‌ها در ۲۰۱۵ به چین به مدت ۹۹ سال به ۱.۴ میلیارد اجاره داده شد.

در این نظریه مسئله‌ی اصلی فراموش می‌شود. مشکل «طرح» راه ابریشم بیشتر این است که کشورهای دیگر هزینه‌ی زیربنای لازم برای صادرات چین را می‌پردازند. این امر وقتی روشن می‌شود که هر قطعه‌ی این «راه» در هر کشوری بررسی و سؤال شود؛ آیا آن قطعه یا هر سرمایه‌گذاری دیگری به نیازهای بلاواسطه و عاجل داخلی آن کشور در شرایط فعلی پاسخ می‌دهد یا به نیازهای استراتژیک چین در این لحظه (مثل خط آهن سراسری در دوران سلطه‌ی انگلیس بر ایران است یا خیر). [23] به نظر می‌رسد این چین است که (۱) با برهان ایدئولوژیک یا کاذب برد-برد زیر بنای لازم برای دسترسی به بازارهای بین‌المللی را برای خود تولید می‌کند. (بدون طرح جاده‌ی ابریشم یا بگوئیم این زیر بنا دسترسی چین به بازارهای خارجی در مقیاس وسیع میسر نیست). (۲) باز با برهان ایدئولوژیک برد-برد کشورهای دیگر را در هزینه تولید زیر بنائی (که ممکن است حتی برای کشوری بلندپروازانه باشد) و در این لحظه ممکن است برای آن کشور لازم و بنابراین اقتصادی نباشد، شریک می‌شوند. (۳) تازه در صورت بلندپروازانه بودن (یا بزرگ بودن لقمه) و عدم پرداخت این هزینه توسط کشور یا دیگر با شرایط وام، هزینه‌ی اضافی ناشی از آن را با سلطه بر نقاط استراتژیک جبران می‌کند.

دیده می‌شود حتی اگر «تله بدهی» هم در کار نباشد، که همیشه ممکن است، باز کشورهای پیرامونی با نشان دادن فقط دریچه‌ی باغ سبز هزینه‌ی استراتژی چین را بپردازند.

در ایران کل «قرار همکاری» را باید از منظر ضرورت آن در شرایط فعلی مورد بررسی قرار داد. همانطور که احداث راه آهن سراسری در

زمان خود ربطی به ضرورت‌های اقتصادی نداشت، این پروژه هم ربطی به ضرورت‌های اقتصادی حتی در چارچوب سرمایه‌دارانه با توجه به لزوم تغییر ساختار اقتصاد وابسته به نفت ایران ندارد. اگر باید تغییر ساختی را مرکز ثقل و ضرورت اقتصادی عاجل تلقی کرد، که باید تلقی شود، آنوقت ۲۴۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در صنعت نفت، گاز و پتروشیمی درست خلاف ضرورت‌های اقتصادی در ایران است. برد-بردی در کار نیست، این پروژه فقط به خواست‌های لایه‌ی حاکم بر ایران و به نیاز چین به انرژی ارزان پاسخ می‌دهد، و ساخت موجود تثبیت می‌کند.

بدون اینکه امکان «تله بدهی» یعنی خواست دسترسی به بنادر ایران مثل جاسک برای اهداف نظامی در چارچوب منازعه با آمریکا و استراتژی نظامی چین را □□□□ نفی کنم، در ایران چین نیازی به تله بدهی ندارد، چون تمام آنچه که چین در □□□□□□□□□□ یعنی تامین انرژی ارزان و سلطه بر اقتصاد کشور می‌خواهد را می‌تواند بر اساس همین «قرار همکاری» و قراردادهای احتمالی مبتنی بر آن کسب می‌کند. امتیاز نظامی را در واقع پاداش بیشین[24] ایران به چین می‌توان تلقی کرد که آن هم یعنی تامین امنیت رژیم و تداوم سلطه‌ی آن را بر ایران در مقابل نفت ارزان تامین می‌کند. دولت ایران در این حالت به سمت وضعیتی می‌رود که بر عربستان سعودی حاکم بوده و هست.[25] (توازی بین این دو وجود دارد به وضوح قابل رویت است.)

در مورد مسائل نظامی و صلح: از آنجا که دولت ایران به چین و روسیه با توجه به امکان اعتراضات مردم به طور رسمی پایگاه نظامی نمی‌تواند بدهد، به سادگی یک کلاه شرعی برای آن ساخته شده است. از اسکان ۵۰۰۰۰ نیروی امنیتی در ایران تحت عنوان حفاظت از پروژه‌های چین در ایران (نفت و گاز و غیره) حرف زده می‌شود. تفاوت فقط در نام است. نیروی نظامی به نیروی امنیتی بدل شده است.

حتی در نشریه‌ی اسپوتنیک که در خطوط کلی از سیاست‌های رژیم حاکم بر ایران حمایت می‌کند، در این مورد نوشته شده است: «پیمان ایران و چین با استقرار 5 هزار نفر پرسنل نظامی چینی در خاک ایران با امکان افزایش تعداد پرسنل برای نگهبانی و اطمینان از ایمنی حمل و نقل نفت، گاز و محصولات پتروشیمی به چین، چراغ سبز روشن خواهد کرد. برخی از این تشکیلات نظامی در منطقه خلیج فارس مستقر خواهند شد. به عنوان مثال، پکن قادر خواهد بود از بندر

جاسک نه تنها برای اهداف اقتصادی، بلکه برای اهداف ژئوپلیتیک نیز استفاده کند. همه اینها می تواند یکی از اولین استقرار گسترده نیروهای مسلح چین در خارج از کشور باشد. همچنین بعید نیست که چین از پایگاه های هوایی و دریایی ایران استفاده کند.» ... «در حالیکه بر حسب قانون اساسی «قرار» دادن هرگونه پایگاه نظامی خارجی در خاک کشور حتی برای اهداف صلح آمیز ممنوع است. اما نویسندگان سند ایرانی - چینی جنبه حقوقی حضور گروه نظامی ارتش چین در ایران را مشخص نکرده اند. حتی یک کلمه در مورد پایگاه های نظامی چین در آنجا گفته نشده است.» [26]

به طور عمومی باید گفت: با پیوستن به خصوص نظامی به هر مرکز امپریالیستی در سیستم جهانی (اروپا، آمریکا، روسیه و چین ...) فرق نمی‌کند کدام، ایرانیان باید بخشی از هزینه درگیری بین آنان و خواست حفظ و گسترش نفوذشان را نیز بپردازند. شرکت در جنگ‌های ظفار و ویتنام در دوران رژیم نئوکلونیال پهلوی در دفاع از حوزه نفوذ آنان و شرکت در جنگ نیابتی سوریه که هزینه‌ی بسیاری برای ایران دارد، نمونه‌های آن هستند.

بسته شدن قراردادهای نظامی مغایر با خواست صلح است. کافی است تضادهای بین مراکز امپریالیستی اوج بگیرند و یا مردم یک حوزه نفوذ سر به شورش بردارند و خواهان عدالت و آزادی بشوند، بالقوه امکان کشیده شدن ایرانیان براساس «قرار همکاری»/قراردادها به درگیری‌ها یا بدل به نیروی سرکوبگر فرودستان در کشورهای دیگر موجود می‌شود. به علاوه و از همه مهمتر فرودستان ایرانی با حضور نیروهای نظامی بیگانه خود را نیز نه فقط در معرض سرکوب رژیم بلکه آن نیروها در صورت تهدید آميز شدن مبارزاتشان قرار می‌دهند. (مثال سوریه و حضور روسیه است.) منجمله از این روست که باید بدون قید و شرط با «قرار همکاری»/قراردادهائی مخالفت کرد که به حضور هر نیروی نظامی-امنیتی می‌انجامد.

در ایران، دولت پهلوی و شاهنشاهی پهلوی دوم، هیچگاه نتوانستند تا حد قابل توجهی به اهداف خود دست یابند. آنها نتوانستند به عنوان یک کشور مستقل و قدرتمند ظاهر شوند. آنها نتوانستند به عنوان یک کشور مستقل و قدرتمند ظاهر شوند. آنها نتوانستند به عنوان یک کشور مستقل و قدرتمند ظاهر شوند.

آزادی و استثمار: به گفته‌ی نامجو رییس کمیسیون امور داخلی کشور و شوراها در مجلس دهم [27]، چین قرار است در راستای همین «قرار همکاری» با ایران در زمینه تکنولوژی جدید یعنی ساختن اینترنت ملی همکاری کند. این امر مثالی است برای اثرات همکاری چین و ایران (و نتایج «قرار همکاری») بر آزادی‌های مدنی، آزادی بیان و غیره. چین در ایران سرمایه‌گذاری می‌کند، تا همچون در خود چین دهان‌ها را ببندد، البته به شکل مدرن و جمعی و نه به شکل قدیمی

رضا شاهی مثل دوختن دهان فرخی سیستانی.

دست‌آورد «قرار همکاری» برای کارورزان (به خصوص کارگران)
دو وجه دارد. ۱) تاثیر بر رژیم انباشت سرمایه در ایران و سعی در تبدیل سازمان دهی نیروی کار بر حسب رژیم انباشت پسا‌فوردی (یا قطعه-قطعه سازی Segmentierung نیروی کار) که چیزی جز تلاش برای تشدید استثمار نیست و در آسیای جنوب شرقی با مشارکت چین رایج و به تدریج منجمله در اروپا علیرغم وجود سندیکاها در حال پیشرفت است.

۲) سطح دستمزدها در ایران: در ایران در چارچوب طرح جاده‌ای ابریشم و این «قرار همکاری» منجمله قرار است زیر نظر و با استانداردهای شرکت‌های چینی محصولات صنعتی را عمدتاً برای صدور به اروپا «تولید» یا بهتر است بگوئیم مونتاژ بکنند. شرکت‌های چینی می‌خواهند از تفاوت دستمزد در چین و دستمزد در ایران بهره ببرند و ارزش اضافی بیشتری نسبت به آنچه در خود چین تولید می‌شود، استخراج بکنند. در نتیجه ضروری خواهد بود این تفاوت همواره وجود داشته باشد. به این ترتیب دستمزد کارگران در چین (که جزء فضای دستمزدی پائین در سلسله‌مراتب فضاهای دستمزدی در جهان قرار دارد) سقفی را تشکیل می‌دهد، که دستمزد کارگران ایرانی نمی‌باید به آن برسد؛ به عبارت دیگر نیروی کار در ایران باید ارزان‌تر از نیروی کار ارزانی در چین بماند که سببانه استثمار می‌شود. دلیل اصلی این امر که در چین به هیچ رو از آزادی‌های مدنی خبری نیست، در همین استثمار سببانه و فقر نهفته است. (به وضع طبقه‌ی کارگر در چین در آینده خواهیم پرداخت.)

این «قرار همکاری» ظاهراً به خواست ماکیاولیست‌های چینی به شکل رسمی منتشر نشده است. طبعاً چین مایل نیست مطامع و اهدافش را در معرض مشاهده قرار بدهد، به خصوص آنجا که «تله بدهی» نیز در کار باشد. یکی از علل موفقیتش نیز مخفی نگه داشتن شرایط وام و همکاری بوده است. این مخفی‌کاری منطبق با استراتژی امپریالیستی چین است. اما چرا طرف ایرانی مخفی کاری کرده است و می‌کند؟

با این «قرار همکاری» که اسمش را می‌توان گذاشت «قرار اول چین» به حق حاکمیت ملی، منافع اقتصادی، آزادی و غیره به صورت واضح و غیر قابل چشم پوشی خدشه وارد شده است و بدین ترتیب به دلائل عدم روایتی رژیم افزوده شده است.

میزان مخدوش کردن حاکمیت ملی آنقدر زیاد و پتانسیل اعتراض آنقدر است که برخی از آدم‌های رژیم برای مثال رئیس دفتر حسن روحانی، محمد واعظی برای آرام کردن جو متشنج و بی اهمیت جلوه دادن «قرار همکاری» گفته‌اند این فقط یک «تفاهم‌نامه» است و ارزش عملی ندارد. [28] حتی اگر بپذیریم که این فقط یک تفاهم‌نامه است، باید بگوئیم: مَثَل این حرف مثل معماری است که نقشه‌ای برای ساخت یک خانه را می‌کشد، اما عوامفریبانه به منقدین نقشه می‌گوید خانه طور دیگری ساخته می‌شود. بر خلاف چنین گفته‌هایی نه فقط «قرار همکاری» بلکه حتی «تفاهم‌نامه»، ارزش عملی مقدماتی دارند، قرار است به دنبال آنان و در پی قراردادهای اجرائی بیایند. از این رو این «قرار همکاری» حتی اگر تفاهم‌نامه نیز باشد در پی قراردادهای قبلی و قراردادهای پیش‌درآمد «سمفونی» تکراری سلطه در یکی دو قرن اخیر و تضمین مجدد و مشدد نقش پیرامونی ایران در سیستم امپریالیستی است.

رژیم و دو جناح بورژوا امپریالیستی حاکم بر آن بهتر از هر کس می‌دانند که عدم روامندی یک رژیم خواست سرنگونی آن رژیم را به دنبال دارد. این را در انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم ناروای پهلوی تجربه کرده‌اند. اگر چه رژیم ایران منجمله با سرکوب مردم، سلب آزادی، تبعیض جنسی، ملی و دینی، اعدام، شکنجه، فساد، زیر پا گذاشتن قانون اساسی علیرغم ارتجائی بودن آن، به تدریج پایه‌ی روائی خود در لایه‌های مختلف از دست داده است، اما توانسته است، از موضع خود با برهان دفاع از حاکمیت ملی در مقابل امپریالیسم بیش از ۴۰ سال دفاع کند. در صورت علنی شدن «قرار همکاری» و قراردادهای احتمالی پیرو آن، با بر ملا شدن خدشه وارد شده به حاکمیت ملی تنها برهان ایدئولوژیک و کاذب خود را از دست داده و می‌دهد. این دلیل مخفی کاری رژیم نه فقط در این مورد بلکه در همه‌ی مواردی است که خدشه به منافع ملی وارد شده است.

آمریکائی‌ها یا بگوئیم غربی‌ها به امکان اینکه چینی‌ها پولی در ایران خرج کنند با تردید می‌نگرند. در مورد اینکه چینی‌ها ۴۰۰ تا ۶۰۰ میلیارد دلار در ایران سرمایه‌گذاری بکنند، اگر فقط اعداد و میزان مبادلات فعلی و تجارت چین با ایران و سایر کشورها را در نظر بگیریم، باید هم تردید داشت، اما لحظه‌ای در مورد خواست چینی‌ها و دولت ایران و بدین ترتیب خدشه وارد کردن به حاکمیت ملی، خدشه به آزادی‌های مدنی، تشدید استثمار و غیره نباید تردید داشت.

اکنون جنبش آزادی-برابری‌خواه به دوره مهمی در حیات اجتماعی وارد شده است. این دوره از برخی لحاظ مشابه با دوره‌ی ماقبل شروع روند اعتراضات توده‌ای انقلاب ۵۷ است. اتفاقات تا کنونی فقط تمرین بوده‌اند. از پیش نمی‌توان گفت این دوره چقدر طول می‌کشد. اینکه آیا اعتراضات واقعا توده‌ای بشوند و آیا توده‌ها و نیروهای آزادی-عدالت‌خواه امکان موج‌سواری به غربی‌ها و یا نیروهای ارتجاعی موجود در ایران را بدهند، با توجه به عدم حل مسئله‌ی هژمونی در جنبش باز است.

می‌توان امیدوار بود که تناقضات موجود در سطح بین‌المللی که بحث فوق نیز منجمله بازتاب آن است، در کنار بالارفتن سطح آگاهی فرودستان نسبت به سطح آگاهی در ۵۷، به گفتن «نه» ای منجر شود، که نفی هر دو طرف ارتجاعی باشد و این بار بر خلاف انقلاب ۵۷

بسیار بهتر از انقلاب ۵۷ باشد. تحقق آزادی و عدالت در ایران منوط است به صورت گرفتن نفی فوق یا به بیانی یک

است. با تجربه‌ی جایگزینی یک ارتجاع با ارتجاع دیگر (شاه با خمینی)، یک دیکتاتور با دیکتاتور دیگر، یک امپریالیست (آمریکا) با امپریالیست دیگر (چین) هر صاحب عقل سلیمی تن به تبلیغات یکی از دو طرف فوق نمی‌دهد. مهمترین درس ناشی از انقلاب ۵۷ را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد:

در صورت عدم توجه به این درس فرودستان سرنگونی رژیم را که فقط با شرکت آنان میسر است، مانند چرخاندن کتیبه‌ی اخوان ثالث می‌کنند.

تشکیل اراده‌ی اجتماعی حول آزادی و عدالت بنا بر تعریف خود
فرودستان شرط هر تغییر مثبت در ایران است. نه به رژیم باید در
عین حال به معنای نه قطعی به هر بدیل ارتجاعی دیگر یا «نه این
و نه آن» باشد، امری که در عین حال به معنای مخالفت با کل
سیستم بین‌المللی همچون مخالفت با سیستم و کل جنگ در جنگ اول
توسط نیروهای آزادی-عدالتخواه نیز هست. سخنوری انقلابی و تکرار
یک سلسله گزاره‌های عمومی راه به جایی نمی‌برد، فقط آنان در اثر
تکرار طوطی‌وار محتوایشان را دست می‌دهند. تحقق محتوی این
گزاره‌ها منوط به گفتمان ویژه و عملی است که این نیروها را به
نیروی موثر یا هسته‌ی اصلی اراده‌ی جمعی مذکور مبدل سازد. □□□ □□
□□□□ در مرکز ثقل این گفتمان چگونگی وحدت فرودستان و برداشتن
موانع آن قرار دارد.

[2] رژیم سعی کرده آنچه مورد بحث است را تفاهم‌نامه بنامد. تفاهم‌نامه، قرار همکاری (موافقت‌نامه) و قرارداد از نظر میزان تعهد و درجهی اجبار در اجرای آن در حقوق بین‌الملل با هم متفاوتند. سند مورد بحث یک موافقت‌نامه یا «قرار همکاری» است. در نشریات آلمانی به آن تحت عنوان Abkommen و در انگلیسی Agreement و در فرانسه Pacte و یا Accord پرداخته شده است. به سند مذکور بر حسب متن فارسی آن تحت «قرار همکاری» اشاره می‌شود. از این قرار ظریف تحت عنوان Agreement حرف زده است.

<https://web.archive.org/web/20200720075554/https://www.tehrantimes.com/news/450116/Zarif-says-Iran-won-t-give-an-inch-of-its-soil-to-China-in-the>

نیز برای فهم گوشه‌ای از تفاوت‌ها رجوع شود به:

?KELVIN WIDDOWS, WHAT IS AN AGREEMENT IN INTERNATIONAL LAW

<https://academic.oup.com/bybil/article/50/1/117/535727>

[3] اگر چه متن انگلیسی مرجع دو کشور در صورت اختلاف است (ص ۵ متن فارسی زیر) و باید به آن رجوع کرد، با این همه در اینجا به یک نسخه فارسی از این سند که در زیر منتشر شده است، رجوع خواهد شد.

<https://tabnak.ir/0049Yc>

<https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-401807>

[4] اگر چه گزارش زیر کامل نیست ولی با این همه گوشه‌ای از فعالیت‌های این فرد و همکاری‌های او با آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی را به نمایش می‌نهد:

[/https://www.radiozamaneh.com/453074](https://www.radiozamaneh.com/453074)

[5] در یک بحث در تلویزیون آلمانی فونیکس یکی از بنیان‌گذاران جریان منحنی شورای گذار شروط پومپئو را مساوی قرارداد ورسای نهاده است. ویدئو دیگر در یوتیوب نیست. ویدئوی مورد نظر

phoenix – iran_krise_deal_oder_krieg_quadriga_talk در اختیار

من گذاشته شده است و برای هر کس که بخواهد قابل ارسال است.
زبان آن آلمانی است. در زیر اعلام کرده‌اند که حاضر به پذیرش
شروط مذکور هستند:

<http://www.transitioncouncilofiran.org/indexParsi.html>

[6] در مورد تفاهم‌نامه بین ایران و روسیه به زیر رجوع شود:

<https://p.dw.com/p/3rLww>

<https://sptnkne.ws/FKZw>

<https://sptnkne.ws/FQTu>

[7] اگر چه متن انگلیسی مرجع دو کشور در صورت اختلاف است (ص ۵
متن فارسی) و باید به آن رجوع کرد، با این همه در اینجا به یک
نسخه فارسی از این سند در زیر منتشر شده است، رجوع خواهد شد.

<https://tabnak.ir/0049Yc>

<https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-401807>

[8]

<https://www.nytimes.com/2020/07/11/world/asia/china-iran-trade-military-deal.html>

[9]

<https://web.archive.org/web/20200627170621/https://www.petroleum-economist.com/articles/politics-economics/middle-east/2019/china-and-iran-flesh-out-strategic-partnership>

<https://nation.com.pk/07-Sep-2019/china-and-iran-flesh-out-strategic-partnership>

<https://oilprice.com/Energy/Energy-General/China-Inks-Military-Deal-With-Iran-Under>

[Secretive-25-Year-Plan.html](#)

<https://sptnkne.ws/FVue> [10]

[11] کپی سند «قرار همکاری» فارسی مذکور ص ۱۷

[12] به عنوان مثال نشریه خراسان می‌نویسد: «نکته قابل تامل دیگر در مورد تخفیف 20 تا 30 درصدی بیان شده ... که به گواه کارشناسان، در دوران تحریم مراوده‌های بانکی، انتقالات مالی با هزینه 20 تا 30 درصدی برای بخش تجاری کشور انجام شده است بنابراین این موضوع نیز در قیاس با آن ارزان فروشی محسوب نمی‌شود.»

<http://khorasannews.com/Newspaper/MobileBlock?NewspaperBlockID=672282>

[13]

<https://www.nytimes.com/2020/07/11/world/asia/china-iran-trade-military-deal.html>

<https://www.ilna.news/fa/tiny/news-939723> [14]

[15] سند مذکور ص ۱۷

<http://www.president.ir/EN/91435> [16]

[17] در زیر می‌توان بررسی قرارداد را به قلم همین نویسنده خواند:

<https://haftehmagazin.files.wordpress.com/2017/08/total-to-s-end.pdf>

[18] «وزیر امور خارجه ... گفت: «از ترکمنچای به عنوان یک قرارداد ننگین یاد می‌شود؛ اما باید توجه داشت که این دیپلمات‌ها بودند که توانستند مرز کشور را به جای قزوین، در ارس قرار دهند.» به نقل از نشریه دنیای اقتصاد در زیر:

<https://donya-e-eqtasad.com/%D8%A8%D8%AE%D8%B4-%D8%AE%D8%A8%D8%B1-64/3622801-%D8%AA%D9%85%D8%A7%D9%85-%D9%82%D8%AF-%D8%B8%D8%B1%DB%8C%D9%81-%D8%A7%D8%B2>

[19] ضمیمه دوم بخش الف «قرار».

[20]

<https://nation.com.pk/07-Sep-2019/china-and-iran-flesh-out-strategic-partnership>

[21] در سند منتشره حتی قید شده است که ایران باید به [22] درآمد حاصل از فروش مواد اولیه و غیره به رشته‌های نفت و گاز توجه بکند. رجوع شود به متن قرار: [23] اصول اهداف اساسی.

[22]

<https://nation.com.pk/07-Sep-2019/china-and-iran-flesh-out-strategic-partnership>

[23] سؤال مطرح این است: آیا طرح جاده‌ی ابریشم مثل خط آهن سراسری رضا شاهی نیست؟ توجه شود: خط آهن سراسری بر حسب خواست انگلیس که در چارچوب تضادهای بین‌المللی آن دوران و استراتژی نظامی انگلیس و امکان جنگ با روسیه ساخته شد. یا در واقع ایران هزینه‌ی استراتژی نظامی انگلیس را پرداخت. برخی از اعضای مجلس در دوران تصویب ساخت آن نیز به واسطه‌ی عدم نفع بلاواسطه اقتصادی با آن مخالفت کردند و پیشنهاد کردند، خط آهن زاهدان-اصفهان-تهران ساخته شود که با آن نیز به گفته‌ی مکی (تاریخ بیست ساله ایران) انگلیس باز به دلائل نظامی مخالف بود. مسئله در آن زمان و اکنون نه خود راه آهن یا راه بلکه [24] پروژه برای هر کشور پیرامونی [25] است.

Extra-bonus [24]

[25] قراردادی از این دست ۱۹۴۵ بین آمریکا و عربستان سعودی، روزولت و بن عبدالعزیز بسته شده است که به قرارداد نفت در ازاء امنیت کوینسی مشهور است.

[26] اسپوتنیک، چین - حلقه نجات ایران؟ <https://sptnkne.ws/FVue>

[27]

<https://www.entekhab.ir/0020q3https://www.entekhab.ir/0020q3>

<https://www.bbc.com/persian/iran-53334115> [28]